

## « معاد »

معاد در لغت به معنای عود کردن و برگشتن است، اما منظور از معاد در اصطلاح علماء علم عقائد آن است که: « روح بعد از آن که تعلقش از این بدن قطع شد دوباره به همین بدن بر می‌گردد، و مرگ عبارت از فناء و نابودی نیست بلکه عبارت از انتقال یافتن آدمی است از عالمی به عالم دیگر و آن عالمی که بعد از این عالم است، عالم آخرت نامیده می‌شود و در آن عالم پاداش کارهای نیک و بد داده خواهد شد.»

چگونگی عالم آخرت را پروردگار مهربان به اندازه‌ای که در خور فهم بشر بوده، به وسیله انبیاء عظام و اوصیاء گرامی خبر داده است.

**عالم آخرت وجودش حتمی است:**

دلایل بر اثبات ادعای فوق بسیار است، هم شرعاً و هم عقلاً. اما دلایل شرعی آن بعداً خواهد آمد ان‌شاء الله تعالی، و اما بعضی از دلایل عقلی که بزرگان ما ذکر کرده‌اند عبارت از دلایل ذیل است:

۱- با اندک دقتی در می‌یابیم چیزهائی که غیر از انسان برای انتفاع همین انسان آفریده شده حتی حیوانات درنده و گزنده، زیرا پروردگار مهربان ما خواسته آدمی باختیاره از صفات بد دور باشد و یکی از راههائی که انسان خودداری می‌کند از کار بد این است که انجام این کار بد را در دیگری ببیند. لابد شنیده‌اید که به لقمان حکیم گفتند: ادب از آن است که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان. پس هر یکی از صفات بد را در یکی از حیوانات قرار داد و به آدمی عقل و هوش داد و عقل هر عاقلی در باطن او خطاب می‌کند این انسان را که: ای انسان بین نیش زدن چه عمل بدی است و پروردگار حکیم به تو نیش نداده مانند گزندگان، پس تو نباید مانند آنها نیش بزنی، و ببین که به تو چنگال درندگی نداده، پس خوی درنده نباید داشته باشی. سگ درنده خو را خوی شکرگزاری داده، پس عقل آدمی خطاب می‌کند که ای انسان تو در مقابل محسن خود از سگی نباید کمتر باشی.

خلاصه: صفات خوب و بد در حیوانات برای تنبیه انسان است. پس دیدی که حتی درندگان و گزندگان هم برای همین انسان خلق شده، چه جای گلابی شاه میوه و عسل مصفا، حتی انواع عناصر و کواکب و غیره، بعد از روشن شدن این مطلب حال آیا منظور از آفریدن این انسان با این همه تشریفات همین است که مانند سایر حیوانات بیایند و چند روزی به این زندگی پرمشقت خود ادامه دهند و بروند اگر این باشد، ثمره‌ای در خلقت انسان نخواهد بود، و اگر این است پس انسان چه فرقی و امتیازی دارد بر سایر حیوانات که باید همه چیز برای خاطر او باشد، حتی ارسال رسل و انزال کتب و از طرفی ما یقین داریم که پروردگار حکیم کار بیهوده نمی‌کند.

پس چنانچه از شرع انور رسیده منظور اصلی از خلقت انسان: شناسائی پروردگار مهربان و ثمره شناسایی اطاعت حضرت احدیت و نتیجه اطاعت کامیاب شدن از فیض کامله حق تعالی است و این جهان محدود پردرد و رنج جز کلاس امتحان بشر و سرزمین کشت عمل نیست. پس همان سرای آخرتی که تمام انبیاء و کتاب عزیز کراراً بشر را به یاد آن می‌آورد، به حکم عقل وجودش حتمی است تا در آن عالم چنانچه وعده فرموده انسان مطیع را به فیض کامله خود برساند.

۲- ما اشخاص بسیاری را می‌بینیم که در این جهان ستم‌های بسیاری می‌کنند، خصوصاً بعضی از آنها طوری است که اصلاً وضع این جهان اقتضا نمی‌کند پاداش آن ستم را، مثلاً اگر کسی یک نفر را بکشد او را می‌کشند. حال اگر هزار نفر را کشت چگونه می‌توانند او را هزار بار بکشند. پس عدل عادلین اقتضا می‌کند که عالمی ایجاد فرماید برای پاداش آنها.

۳- اگر عالم دیگری نباشد که نیکوکاران در آنجا پاداش عمل خود را ببینند، پس خدای حکیم فرقی قائل نشده بین نیکوکار و بدکار، و این با عدل خدای عادل مهربان سازش ندارد.

۴- ایجاد چنین عاملی روشن است که اصلح به حال بندگان است و در باب عدل ثابت شد که حضرت حق جَلَّ و عَلی فعل اصلح را بجا می‌آورد.

۵- در سابق روشن گشت که پروردگار مهربان لطف به بندگانش دارد، و ایجاد عالم آخرت خود لطف بزرگی است، پس ایجاد می‌فرماید قطعاً.

۶- تمام انبیاء و نیکان از اهل هر دین و مذهب از صدر عالم الی اکنون اتفاق و اعتقاد داشته‌اند به عالم و آخرت و محال است اجتماع همه انبیاء ثابت النبوه و نیکان اهل عالم بر امر باطلی.

۷- امتیاز بشر از سائر موجودات نیست مگر به واسطه عقل او، و خود وجود عقل دلیل است بر وجود آخرت، زیرا که اگر عالم دیگری نبود اصلاً وجود عقل نه تنها بی‌ثمر بود، بلکه مُضر به حال بشر بود، و اگر کسی گوید وجود عقل برای این امر است که بشر غذاهای لذیذ و آپارتمانهای عالی و لباسهای شیک برای خود درست کند، جوابش این است که اگر این عقل نبود خیلی راحت‌تر زندگی می‌کرد. می‌بینیم اگر الاغی را در شیک‌ترین اطاقها داخل کنیم و لباس‌های حریر در برش کنیم و لذیذترین غذاهای مرکبه جلویش بگذاریم، از هیچ یک اینها لذت نمی‌برد و تمام اینها در نزد او به اندازه یک با رکه در پهن‌های خود بغلطد ارزش ندارد. بلکه همین عقل است که نمی‌گذارد یک لقمه نان راحت از گلوی انسان پائین برود.

پس روشن گشت که پروردگار حکیم این عقل را برای این عالم به آدمی نداده، بلکه برای کسب لذات عالمی دیگر است و اگر نه چنین بود که عالم دیگری باشد اصلاً وجود عقل مُضر به حال آدمی بود.

### روح با بدن دو چیزند غیر از یکدیگر:

عقیده صحیحه این است که روح غیر از این بدن است و البته این مطلب در محل خود بحث بسیار مفصّلی دارد. اما در اینجا بعضی از دلائل مغایرت روح با بدن به طور اجمال یاد آوری می‌شود.

### دلایل عقلی:

۱- بر هر شخصی نزد خودش روشن است که همان شخص سالهای قبل می‌باشد. زیرا که اخلاقیات و عواطف سابق خود را در خود ثابت می‌بیند، مثل اینکه کینه دیرینه، و همان عشق سابق را دارد. مطالب و علمی که پنجاه سال قبل یاد گرفته هنوز در جای خود ثابت است و حال اینکه بدن او متغیر و متبدل شده و اگر آن علوم و عواطف راجع به این بدن مادی بود باید به تغییر بدن تغییر نموده باشد.

۲- گاه می‌شود که انسان به واسطه اشتغال به بعضی از امور غفلت از بدن دارد، لکن در همان حال از خود (روح) غافل نیست و توجه به خود (روح) دارد و می‌گوید فهمیدم، دیدم، دانستم، ... و روشن است که اگر خود انسان که «عبارت از همان روح باشد» همان بدن بود محال بود توجه به یکی با غفلت از دیگری.

۳- هرگاه بعضی از اعضای بدن شخصی را قطع کنند می‌باید خود را همان حقیقت اولیه و چیزی از حقیقت و ذات خود را ناقص نمی‌یابد، بلکه از بدن خود ناقص می‌یابد.

۴- بدن آدمی قابل زیاده و نقصان است، مثل اینکه چاق می‌شود و یا لاغر می‌گردد و اگر روح همان بدن بود همچنان که قوای جسمانی به زیاده و نقصان بدن زیاده و کم می‌گردد قوای روحانی هم باید همین باشد و حال اینکه حَساً می‌یابیم خلاف آن را، چه بسا اشخاصی را می‌بینیم که از حیث بدن و قوای آن بسیار ضعیف اما از حیث روح و قوای آن بسیار قوی می‌باشند.

۵- در مُرْتَسِمَاتِ جسمانی هرگاه صورتی در جسمی نقش بندد دیگر قابل برای نقش بستن صورت دیگری نیست مگر به نحو شدن صورت اولیه، اما در مرتسمات روحانی هر چه بیشتر نقش بندد صور عقلیه مستعدتر می‌گردد برای پذیرفتن نقش‌های دیگری، چه بسا معلومات بعضی از اشخاص را اگر بخواهند در نوار ضبط کنند یک کوه دماوند نوار می‌شود، و حال اینکه حجم

مغز او قطعاً ۲۵ سانتی‌متر مکعب بیشتر نیست. پس اگر روح همین بدن است این همه معلومات در کجا نقش بسته؟

۶- تمام اعضاء و جوارح را انسان نسبت به خود می‌دهد، می‌گوید دست من، سر من، پای من و امثال اینها و از واضحات است که منسوب (دست، سر، پا) غیر از منسوب‌الیه (من) است.

۷- آنچه مخاطب به خطابات تکلیفیه است روح است نه بدن، حال شرعی باشد یا عرفی. به عبارت دیگر به هر کس که گفته می‌شود این کار را بکن یا این کار را نکن، گوینده به روح او می‌گوید نه به بدنش و صحیح نیست که اعضاء آدمی هر یک جدا جدا یا مجموع اعضاء مخاطب به خطاب تکلیفی، باشد زیرا که در آنها علم و شعور نیست. پس به این دلائل قطعی روشن گشت که آدمی ترکیب از روح و بدن است، و البته این معنی در لسان قرآن کریم و اخبار خاندان عصمت مفصلاً بیان شده و از طرق مختلفه علمی هم ثابت شده اما این مختصر را گنجایش بیش از این نیست.

### اجل بر دو قسم است محتوم و موقوف:

اجل از حیث استعمال و لغت عبارت است از وقت معین و گاهی هم اطلاق بر عمر انسان می‌شود، مثل اینکه می‌گویند فلانی هنوز اجلش سر نرسیده، و هم اطلاق بر مرگ انسان می‌شود چنانچه گویند فلانی اجلش آمده بود یعنی مرگش آمده بود، و آنچه از نظر علم و تجربه و حس ثابت شده، اجل بر دو قسم است:

۱- **أجل موقوف:** و آن هنگامی است که مرض قابل معالجه و جلوگیری باشد، پس اگر معالجه شد زنده می‌ماند و آلا می‌میرد، پس مرگش موقوف بر این است که معالجه نشود.

۲- **أجل محتوم:** و آن هنگامی است که بدن انسان به طوری فاسد شده باشد که دیگر قابل علاج نباشد. پس در این هنگام مرگ حتمی خواهد بود.

شاهد بر دو قسم بودن اجل از قرآن کریم و اقوال خاندان عصمت (ص) بسیار است، از جمله در آیه مبارکه دوم سوره انعام فرموده: **ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ** یعنی پس از خلق انسان حکم فرمود اجلی را واجلی که نامبرده شده در نزد او. یعنی در لوح محفوظ، و در ذیل آیه شریفه روایتی نقل شده از حضرت باقر (ع) راجع به دو اجل که در آیه مبارکه ذکر شد، حضرت فرمود: آن دو اجل متغایرنند اجل محتوم یعنی مبرم و محکم و اجل موقوف که قابل تغییر است.

بهر حال دو قسم بودن اجل هم از نظر علمی و هم از نظر شرعی ثابت و غیر قابل تشکیک است.

**عمر انسان قابل کم و زیاد شدن است هم از راه طبیعی و هم از راه غیر طبیعی:**

اما از راه طبیعی: که روشن است، آدمی هر چه تعادل بدن را حفظ کند و تا هر وقت که بتواند بدن را سالم نگه دارد مسلم است که نمی‌میرد و زنده می‌ماند، و اگر مطلب به عکس شد، مثل اینکه جلوگیری از مرض نکرد، یا اینکه مرض را معالجه نکرد مثل کسی که آپاندیس حاد داشته باشد و عمل نکند مسلم است که می‌میرد.

اما از راه غیرطبیعی: از خاندان عصمت (ص) رسیده که بعضی اعمال عمر را زیاد می‌کند، مانند: صله رحم، و بعضی عمر را کم می‌کند مانند قطع رحم. تأثیر اینگونه اعمال در زیاده و کم شدن عمر از باب تأثیر عوامل غیرطبیعی است، در امور طبیعی که اثر آن از نظر علوم مادی منکشف نمی‌شود، چه اگر طبیب هر چند حاذق باشد، از حیث علم طبش اثری نمی‌بیند از صله رحم در درازی عمر کسی، یا از قطع رحم در کوتاهی عمر کسی. اما آفریدگار جهان که خالق ماده و غیرماده است و مرتبط ساخته است ماوراء ماده را به ماده، پس همچنانکه عواملی قرار داده است طبیعی که مؤثر در ماده باشد، ایضاً عواملی غیر طبیعی قرار داده است که مؤثر است در ماده، به هر حال تأثیر این گونه عوامل چون از نظر علوم مادی برای مردم دنیا کشف نمی‌شد. از این رو پروردگار مهربان ما به وسیله سفرای خود که مرتبط با ماوراء طبیعت بوده‌اند اثر آن را به بندگان

خود اطلاع داده که صله رحم اثرش این است که عمر را زیاد می‌کند و قطع رحم اثرش این است که عمر را کم می‌کند. پس همچنانکه حفظ تعادل بدن در طول عمر موثر است، صله رحم هم در طول عمر مؤثر است با این تفاوت که سرّ اولی از نظر علوم مادی منکشف است به خلاف دومی. اما توجه به این نکته را از دست نباید داد که نه عامل طبیعی و نه غیر طبیعی می‌تواند جلوی اجل محتوم را بگیرد، یعنی وقتی که بدن فاسد شد به طوری که قابل معالجه نباشد، یا قیامت قیام نمود دیگر نه صله رحم مؤثر در آن است و نه دواى طبیب.

### اشتباه راجع به اجل در ذهن عوام:

هر کس به هر نحوی که بمیرد مردم عوام این طور می‌پندارند که خدای تعالی خواسته که او در همان وقت به همان کیفیت بمیرد، و این اشتباه است. البته مانعی ندارد که بعضی از افراد هم مرگشان به نحو مذکور باشد. اما این کلیت ندارد، زیرا که ما می‌بینیم بسیاری از امراض را که در سابق مردم را می‌کشت و امروز به آسانی معالجه می‌شود. مانند آپاندیس و دیفتری و امثال اینها. چه اگر این طور بود که هر شخصی در ساعت معینی باید بمیرد، پس باید اینگونه امراض را اگر معالجه هم نکنند باز هم مریض زنده بماند یا بدون مرض هم افرادی بمیرند و حال اینکه خلاف آن را حسا می‌بینیم. اما کسانی را که می‌کشند، پس روشن است که اگر کشته نشوند مانند سایر زنده‌ها خواهند بود.

آری، آفریدگار جهان که دانای آشکار و نهان است، قبل از اینکه جهان را بیافریند می‌دانسته که هر فردی چه وقت و به چه کیفیت به دنیا می‌آید و در چه وقت و به چه کیفیت از دنیا می‌رود. و دقیق هم می‌دانسته، و سنت الهی چنین تعلق گرفته که قبلاً این دانسته خود را در لوح محفوظ بنویسد، اما دقت مطلب به این است که چون چنین حادثه‌ای می‌شده، خدای تعالی می‌دانسته و به حسب حکمت و مصلحتی در لوح محفوظ نوشته، نه آنکه چون در لوح محفوظ نوشته شده که مثلاً زید

در فلان وقت به فلان کیفیت کشته می‌شود، باید این طور باشد. مانند اینکه منجمی در تقویم خود می‌نویسد در فلان تاریخ ساعت شش و پنج دقیقه آفتاب طلوع می‌کند. حال در صورتی که علم منجم دقیق باشد طلوع آفتاب در تاریخ معهود دقیقه‌ای پس و پیش نمی‌شود. اما سخن در این است: این طور نیست که چون فلان منجم در تقویم خود نوشته، حتماً این طور می‌شود، بلکه چون اینطور می‌شده، منجم می‌دانسته.

### تعداد روح در آدمی از نظر شرع انور:

از خاندان عصمت (ص) که رابطه با ماوراء طبیعت دارند راجع به روح و نفس بیانات عالی به بسیاری رسیده که در این مختصر اکتفا می‌شود به یک حدیث از حضرت سیدالموحدین علی (ع) کمیل بن زیاد که از اصحاب خاص آن حضرت بود عرض نمود به خدمت آن جناب که بشناسان به من نفس مرا. آن حضرت فرمود کدام نفس را اراده کرده‌ای که بشناسی؟ عرض نمود که ای سید و مولای من، آیا به غیر از یک نفس واحده نفسی خواهد بود؟ فرمود: ای کمیل نفس چهار نفس است: اول: نامیه نباتیه. دوم: حسیه حیوانیه. سوم: ناطقه قدسیه. چهارم: کلیه الهیه. و در بعضی نسخ کلمه الهیه. و فرمودند که از برای هر یک از این نفوس پنج نیرو و دو خاصیت است و از برای نامیه پنج نیرو است.

۱- ماسکه: نیرویی است که غذا را می‌گیرد به مدت طبخ هاضمه، (یعنی نگه می‌دارد تا هضم شود).

۲- جاذبه: نیرویی است که غذا را جذب می‌کند.

۳- هاضمه: نیرویی است که غذا را هضم می‌کند و تحلیل می‌برد.

۴- دافعه: نیرویی است که فضولات غذا را پس از هضم دفع می‌کند و بیرون می‌دهد.

۵- مُربیه: نیرویی است که هر یک از این چهار نیرو را در محل خود به کار خود وا می‌دارد.



دو خاصیت است که زیاده و نقصان باشد و انبعاث آن از کبد است و از برای حسیّه حیوانیّه پنج نیرو است که آن سَمع (نیروی شنوایی) و بصر (نیروی بینایی) و شمّ (نیروی بویایی) و ذوق (نیروی چشایی) و لمس (نیروی که به آن زبری و نرمی و سردی و گرمی و امثال آن درک می‌شود).

و دو خاصیت است که آن رضا (خشنودی) و غضب (ناخشنودی) است و انبعاث آن از قلب است. (و همین روحی است که اطباء قدیم از او تعبیر می‌کردند به روح بخاری) و از برای ناطقه قدسیه پنج قوی است که آن فکر و ذکر و علم و حلم و نباهت است (نباهت به منزله قوه مریبه است در روح نباتی).

و دو خاصیت است که نزاهت (یعنی دانا به قبایح است و اجتناب از آنها می‌کند و دانا به فضائل بوده و کسب آنها می‌نماید.) و حکمت است (یعنی هر چیزی را به جا و به موقع و به حد معین و اندازه خودش به کار می‌برد).

و از برای نفس چهارم که کلیّه الهیه یا کلمه الهیه باشد (که در بعضی اخبار دیگر این نفس را روح القدس نامبرده‌اند) پنج نیرو است.

اول: بقاء در فناء. دوم: نعیم در شقا. سوم: عزت در ذلت. چهارم: فقر در غناء. پنجم: صبر در بلاء. و دو خاصیت است که رضا و تسلیم است.

از برای این حدیث شریف مباحث مفصلی است، از کتب فارسی هر که خواهد رجوع کند به باب چهارم معرفه الانسان یا صفحه ۸۰ جلد یک کفایه الموحدین.

تطبیق شرع انور با حس و وجدان: اگر با اندک دقتی نظر کنیم در بین جمادات و نباتات می‌یابیم آثاری از نباتات آشکار است که در جمادات نیست، مثل اینکه رشد می‌کنند، بزرگ می‌شوند، توالد

می‌نمایند، غذاهایی را جذب و هضم می‌کنند و امثال اینها پس می‌فهمیم که چیزی در باطن نباتات است که در جماد نیست، و او همان است که امام نامیدش به نفس نامیه نباتیه.

پس چون نظر به حیوانات کنیم می‌بینیم تمام آن آثاری که از نباتات بروز می‌کرد از اینها نیز بروز می‌کند، به اضافه آثار دیگری که بروز می‌دهند از خودشان، و آن آثار در نباتات نیست مثل این که می‌بینند، می‌شنوند، حس بویایی و چشائی دارند و مانند اینها، پس می‌فهمیم غیر از روح نباتی چیز دیگری در باطن اینها است که این آثار از او به عرصه ظهور می‌رسد و این همان است که امام (ع) نامیدش به نفس حسیه حیوانیه.

باز چون نظر کنیم در نوع آدمی می‌بینیم تمام آثار نباتی و حیوانی را داراست، علاوه بر این آثار دیگری از این انسان بروز می‌کند که از هیچیک از جماد و نبات و حیوان بروز نمی‌کند، مانند اینکه انسان غارنشین، امروز آپارتمانهای محیرالعقول می‌سازد، و این انسان است که رازهای طبیعت را یکی پس از دیگری کشف می‌کند و جماد و نبات و حیوان را برای آسایش خود استخدام می‌نماید، و این انسان است که درک می‌کند حظوظ معنویات را از صفات حسنه، مانند دادرسی ستمدیدگان و دستگیری بینوایان و نوازش یتیمان و امثال اینها لذتها می‌برد، حتی اگر بشنود کسی در هزار سال قبل دارای چنین صفاتی بوده از شنیدن نام او حالت خرسندی در او ایجاد می‌شود و همچنین از ضد این صفات متنفر است و الی غیر ذلک از آثاری که از آدمی آشکار می‌شود که در جماد و حیوان نیست از مشاهده این آثار می‌فهمیم که در باطن این انسان علاوه بر روح نباتی و حیوانی چیزی دیگری است که این آثار از او به عرصه ظهور می‌رسد، و این همان است که امام (ع) نامیدش به نفس ناطقه قدسیه.

باز در میان این انسانها مشاهده می‌کنیم افرادی را که علاوه بر آثار نباتی و حیوانی و انسانی آثار دیگری از آنها بروز می‌کند که در هیچیک از جماد و نبات و حیوان و انسان نیست، مانند

اینکه عصا را اژدها می‌کند، مرده را زنده می‌کند، ماه را به یک اشارت به دو نیم می‌کند، در مدت کمی تحول عظیم و عجیبی در عالم انسانیت احداث می‌نماید. کلماتی می‌آورد که هر چه علوم پیش می‌رود نه تنها کهنه نمی‌گردد، بلکه روز به روز تازه‌تر می‌شود، در هر صفت نیکی سرآمد اهل زمان می‌باشد، یک فرد مشاهده می‌شود که در محراب عبادت اولین عابد، در میدان جنگ یگانه جنگی، در ترحم بر بینوایان و نوازش یتیمان سرآمد همه مردم در منبر اولین خطیب، در صبر بر بلایا، مافوق تصور بشر، و الی آخر تمام صفات نیکو.

اینها آثاری است که بطور کامل فقط در سلسله جلیله انبیاء عظام و اوصیاء گرامی، و به طور ناقص در بعضی از غیر ایشان یافت می‌شود.

از مشاهده این آثار می‌فهمیم که در باطن ایشان غیر از روح نباتی و حیوانی و انسانی چیز دیگری است که این آثار از آن بروز می‌کند و این همان است که امام (ع) نامیدش به نفس کلیه الهیه و یا کلمه الهیه، این بود مختصر نمونه‌ای از دریای بی‌پایان سخن.

**تبصره ۱:** پس از ثبوت شریعت عقلاً، دیگر دلائل شرعی، عقلی نیز خواهد بود مثل این که ثابت شد عقلاً نبوت حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) و امامت ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام و اینکه ایشان معصومند از هر گناهی، و حتی از هر اشتباهی، از اول عمر تا آخر عمر خود، و اینکه قرآن کریم کلام حضرت حق تعالی است، بدون تردید تمام اینها عقلاً ثابت شده و اگر کسی تردیدی داشته باشد باید رجوع کند به ما قبل، اکنون آنچه که ثابت شد قرآن کریم و حضرات معصومین (ص) فرموده‌اند: عقلاً مورد قبول است، چه واضح است که اگر مردد باشیم در آن فرمایشات، پس تردید در عصمت ایشان و عدم تحریف قرآن داریم، پس باید اول آن را درست کنیم و اگر در عصمت و عدم تحریف تردید نیست، پس به حکم عقل قطعاً فرمایش ایشان درست خواهد بود، اگر چه بعضی از آن فرمایشات طوری باشد که قابل درک برای ما نباشد.

**تبصره ۲:** البته بودن عالم آخرت علاوه بر شرع عقلاً نیز ثابت شد، اما کیفیات آن را جز از قول مخبر صادق، ما راهی بر آن نداریم، چون عالم، عالم دیگری است، مثل اینکه فرضاً اگر در رحم مادر به طفل بگویند تو بعد از این به مکانی خواهی رفت که هزار مقابل اینجا گنجایش دارد، یا دارای انواع میوه‌جات می‌باشد یا روشن است، هر چه از این مقوله به او گفته شود اصلاً قابل درک برای او نیست، زیرا که ذهن او با این چیزها مأنوس نمی‌باشد. حضرات معصومین (ص) هستند که مرتبط با ماوراء طبیعت می‌باشند، چه شاهد است بر این، افعال غیرطبیعی که از ایشان صادر می‌گردد. بنابراین آنچه که راجع به معاد بعداً از قول شرع انور گفته می‌شود علاوه بر دلیل شرعی، عقلی نیز می‌باشد. لازم به یادآوری است که اصطلاحاً چنین دلیلی را دلیل التزام عقلی گویند یعنی هم شرعی است و هم عقلی.

### آفرینش بشر:

راجع به آفرینش بشر دانشمندان علوم مختلفه از صدر عالم الی کنون بحث‌های گوناگونی دارند و هزاران کتاب در این باره تصنیف و تألیف نموده‌اند و در باب معاد نیز علماء علم عقائد سخن فراوان دارند. اما چون از طرفی بسیاری از آن مطالب علمی است و برای مبتدی درکش مشکل است و از طرفی دیگر با اختصار سازش ندارد. پس چاره‌ای نیست جز اینکه آنچه را که در این باره محققین از بزرگان علم عقائد قدس الله أسرارهم پس از تحقیق و کنجکاوی فراوان و بررسی نمودن در علوم مختلفه و تتبع در آیات و روایات خاندان عصمت (ص) به آن رسیده‌اند تذکر داده شود اکتفاء به همان شده و بحث نسبتاً مفصل آن به عهد دوره تفصیلی گذاشته شود، و خلاصه تحقیق ایشان عبارت از چند جمله ذیل است:

آدمی ترکیب شده از دو جزء یکی بدن عنصری که ترکیب شده از ماده یا ذرات مختلفه اتم و انرژی، اما جزء دوم نوع دیگری است از خلقت، یعنی تشکیل وجودش از اتم و انرژی نیست بلکه

آفریده شده از عالم دیگری است غیر از عالم ماده و انرژی. و برای اثبات این مطلب هفت دلیل عقلی در سابق گذشت که روح با بدن مغایر است، و مقصود از روح در اینجا همان نفس ناطقه انسانی است که خلقتش از این عالم نیست و لذا، عناصر و مواد این عالم به او ضرری نمی‌توانند برسانند، آب این عالم او را خفه نمی‌کند، آتش این عالم او را نمی‌سوزاند. او را نمی‌شود مانند این بدن در اطاقی یا صندوقی زندانی کرد، و این همان است که بعد از مرگ باقی است تا روزی که حضرت آفریدگار بخواهد.

باز مختصر اطلاعی بیش از این هر که خواهد رجوع کند به تفسیر آیات مبارکه ۱۲ الی ۱۶ سوره مؤمنون.

### مرگ چیست و ملک الموت کیست؟

قبلاً یادآوری شد که آدمی مرکب از اجزائی است، پس مرگ عبارت است از تفریق و جدائی این اجزاء از یکدیگر، نه این که نیست محض گردد و آیاتی که دلالت بر فناء دارند، مانند آیه مبارکه ۲۶ سوره الرحمن که **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ** منظور از فناء همین تفریق اجزاء است، چه واضح است که مثلاً اگر اجزاء عمارتی را از هم جدا کننده صحیح است که گویند این عمارت فانی شد و تأیید می‌کند این قول را قرآن کریم و حس وجدان.

اما از نظر حس و تجربه: روشن است که آدمی نیست محض نمی‌گردد بلکه اجزاء او باقی است و اصلاً اگر نیست محض گردد عود و بازگشتن معنی ندارد.

و اما از نظر قرآن کریم: شاهد است بر این قول قصه حضرت ابراهیم (ع) که قرآن کریم بدان ناطق است در سوره بقره آیه ۲۶۰ و خلاصه آن قصه این است که حضرت ابراهیم (ع) درخواست نموده است از پروردگار خود که چگونگی زنده کردن مردگان را به او نشان دهد، پس به امر حضرت حق چهار مرغ را که کبوتر و خروس و زاغ و طاووس بودند کشت و پرهای آنها را کند و

در هاون کوبید و به هم آمیخته شدند پس هر مقداری از آن را بر سرکوهی نهاد، سپس یک یک سر هر مرغ را به دست گرفته و آن را صدا می‌کرد، پس می‌دید با چشمان خود که اجزاء هر مرغی از سر کوهها جدا شده و به یکدیگر وصل گردید تا بدن آنها کامل شد و زنده شدند.

پس روشن گشت که مرگ عبارت از همان تفریق اجزاء می‌باشد.

أَمَّا مَلَكُ الْمَوْتِ: فرشته‌ای است که مأمور است از جانب حضرت حق در هنگامی که اجل حتمی شخصی رسید، جان (روح انسانی) را از بدن جدا کند بطور کامل چنانچه پروردگار مهربان در آیه مبارکه ۱۱ سوره سجده فرموده: قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ بگو ای پیغمبر گرامی، فرشته مرگی که بر شماست بر شما کامل می‌گیرد روح شما را. (تَوَفَّى به معنای کامل گرفتن و قبض روح است).

طبق اخبار وارده از خاندان عصمت (ص)، حضرت عزرائیل (ع) مأمورین بسیاری از ملائکه در اختیار دارد که همه آنها فرشته مرگ می‌باشند و به دستور او مردمان را قبض روح می‌کنند و آیات چندی نیز دلالت دارد بر این مطلب، از آن جمله آیه مبارکه ۳۲ سوره نحل که می‌فرماید: الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ آن کسانی که قبض روح می‌کنند ایشان را فرشتگان پس معلوم است که ملک الموت از یکی بیشتر است.

و این هیچ منافاتی ندارد، با اینکه از نظر عقل و شرع ثابت است که محیی (زنده کننده) و ممیت (میراننده) خدای تعالی است، زیرا خدای تعالی شأنش اجل از این است که خودش قبض روح کند و همین که مأمورین او (فرشتگان مرگ) به دستور او این کار را کنند، صحیح است که گفته شود این فعل خدای تعالی است چنانچه گویند سلطانی از فلانی خراج گرفت و از فلانی نگرفت و حال اینکه واضح است خود سلطان خراج نمی‌گیرد چه شأن او اجل است از اینکه خود این کار کند.

## سختی جان دادن چیست و برای کیست؟

درباره چگونگی و حالاتی که از برای شخصی که در حال جان دادن است از ناحیه شرع انور سخن فراوان است، اما همه‌اش مربوط به علم عقائد نیست، خصوصاً اگر بنا بر اختصار باشد، طالبین خودشان به کتب مربوطه مراجعه کنند، اما اگر بنا شود قطره‌ای از دریای سخنانی که در این باره است یادآوری شود بهتر، پاسخ به سؤال فوق می‌باشد.

ممکن است بسیاری از عوام را گمان این باشد که سختی جان دادن در اثر یا عبارت از شدت درد و ناراحتی از مرضی است که عارض محتضر گشته، در صورتی که ممکن است در آن هنگام محتضر اصلاً احساس درد مرض را نکند و این مطلب برای اغلب مردم از واضحات است. اما سختی جان دادن که کراراً انبیاء عظام و اوصیاء گرامی، آن را گوشزد مردم می‌کردند از چندین جهت است که اختصاراً به ذکر دو جهت آن اکتفا می‌شود.

### جهت اول: فراق و جدائی:

از واضحات است که آدمی به هر چیزی که علاقه و دلبستگی پیدا کرد، حال نیک باشد یا بد، جدائی و مفارقت از آن چیز برای او سخت است، حال این علاقه و دلبستگی هر چه شدیدتر باشد جدائیش دشوارتر است، می‌بینیم شخصی که مثلاً یک ظرف چینی از دستش بیفتد و بشکند ناراحت می‌شود، همین شخص اگر هزار تومان پولش مفقود گردد ناراحتیش شدید است و اگر فرزندش بمیرد ناراحتیش شدیدتر است، زیرا که علاقه در دومی بیش از اولی و در سومی بیش از دومی است.

اکنون باز دقت فرمائید، اگر کسی مقداری از مالش از او جدا گردد تا آنکه همه مالش از او جدا گردد، درد فراقش چقدر متفاوت است، همچنین اگر کسی یک فرزندش از او جدا گردد یا آنکه همه فرزندانش از او جدا گردند.

اکنون خوب به خاطر آورید کسی را که به تمام متعلقات دنیوی علاقمند باشد و در هنگام سكرات یقین می‌کند که جدائی و فراق بین او و تمام متعلقات دنیائیش حتمی است، آن هم فراقی که امید وصال در آن نیست.

حال ببینید چه درد عظیمی دارد فراق بین او و خانه‌اش. فراق بین او و مغازه‌اش یا تجارتخانه‌اش فراق بین او و منصبش، فراق بین او و ویلاهایش، فراق بین او و اتومبیلش، فراق بین او و لباسهائی که چقدر دقت داشت چنین و چنان باشد. فراق بین او و عیالش، فراق بین او و تمام فرزندان، فراق بین او و تمام خویشانش، فراق بین او و تمام دوستان و رفقای صمیمیش، و حتی فراق بین او و این بدنش که چقدر به این بدن خدمت می‌کرد و او را به انواع گوناگون می‌پرورانید، و الی آخر تعلقاتش، خصوصاً اگر این تعلقات را از راه حرام به دست آورده باشد و اکنون یقین دارد که جز مسئولیت چیز دیگری برای او نیست و دیگران از آنها منتفع خواهند شد، همین آدمی که اگر هزار تومانش را کسی تصرف می‌کرد، چه غوغاها برپا می‌نمود، برای به دست آوردن یک تومان، بلکه دهشاهی از مخالفت قادر مطلق پروا نداشت، اکنون یقین دارد که تمام این متعلقات دفعه واحده از او جدا می‌شود، سودش برای دیگران و مسئولیت و عذابش برای او خواهد بود، پناه بر خدای مهربان از چنین مصیبت عظیمی.

#### جهت دوم: دیدن فرشته مرگ

البته برای کسانی که پرونده اعمالشان بد باشد. نه برای نیکوکاران، می‌بینیم در این دنیا کسی که مقصر درگاه سلطان باشد، مأمورین غضب سلطان با حالت خشونت او را می‌گیرند و مقصر هنگام دیدن مأمورین غضب از دو جهت سخت ناراحت می‌شود یکی از خشونت مأمورین، دیگر از اینکه یقین می‌کند که بعد از این ناراحتی‌های شدیدی برای او خواهد بود، اما اگر کسی خدمتی کرده باشد و سلطان از آن خدمت خشنود شده باشد و بخواهد به او خلعت و منصب دهد،



مأمورین سلطان با عزت و احترام تمام می‌آیند و او را بشارت می‌دهند، مسلّم است که او چقدر خوشحال خواهد شد از دیدن مأمورین، خصوصاً اگر قبلاً هم از آمدن مأمورین اطلاع داشته باشد و منتظر ایشان باشد.

آیات و اخبار بسیاری دلالت صریحه دارند بر اینکه چون بنده‌ای بدکار باشد، فرشته مرگ با حالت خشونت جان او را می‌گیرد. از آن جمله در جلد ۶ بحار صفحه ۱۴۳، حدیث ۸ حدیثی نقل نموده که فرموده: حضرت ابراهیم خلیل (ع) به فرشته مرگ، که آیا می‌توانی نشان دهی به من خودت را در آن صورتی که بدکار را قبض روح می‌کنی؟ عرض کرد توانائی دیدن آن صورت را نداری، فرمود چرا، عرض کرد پس رو بگردان از من، پس روی گرداند از او، سپس متوجه او شد، پس ناگهان دید او را مردی سیاه، موهایش راست شده، نفسش بدبوی، لباسش سیاه و از سوراخهای بینی و دهانش آتش و دود بیرون می‌آید، پس حضرت بیهوش گردید، پس از آنکه به هوش آمد فرمود اگر درخور نبود بدکار را هنگام مرگش مگر دیدن شکل روی تو، همانا کافی بود او را. (و نیز راجع به این مطلب مراجعه فرمائید به آیه مبارکه ۹۳ سوره انعام: وَلَوْ تَرَىٰ اِذِ الظَّالِمُونَ...)

و اما راجع به نیکان در آیه مبارکه ۳۲ سوره نحل در وصف متقین می‌فرماید: الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ متقین آن کسانی هستند که قبض روح کنند ایشان را فرشتگان در حالی که پاکیزه اعمال و پاک دلند از خبائث و شرک يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ گویند فرشتگان بر وجه تحیت، سلامتی باد شما را از هر بدی، داخل شوید بهشت را به سبب آنچه که بودید عامل آن. یعنی به سبب کردار نیک خود داخل بهشت شوید، بهر حال این بشارت را ملائکه در هنگام مرگ به متقین می‌دهند.

پس از این بیانات روشن گشت که سختی جان دادن از برای بدکاران و دل بستگان به تعلقات دنیائی است، نه از برای نیکوکاران و آنهایی که جز به ذات اقدس احدیت دل به هیچ چیز و هیچ کس نبسته‌اند.

آن بدر می‌رود از باغ به دلتنگی و داغ وین به بازوی فرح می‌شکند زندان را

### دیدن محضر، حضرات معصومین (ص) را در حال احتضار:

از جمله مطالبی که ما پیروان اهل بیت عصمت و طهارت (ص) بدان معتقدیم، در هنگام مرگ شخص محضر می‌بیند بعضی حضرات معصومین (ص) را و می‌شنوند سخنان ایشان را که او بشارت می‌دهند به پاداش رنجهایی که در دنیا در اثر پیروی از آن بزرگواران به او رسیده، حتی درباره بعضی از معصومین خصوصاً حضرت علی (ع) چنین رسیده که کافران هم آن حضرت را می‌بینند. البته بحث مفصل مطلب فوق، به عهده عقاید تفصیلی خواهد بود، لکن مجملاً ما اعتقاد بر این مطلب داریم، زیرا که به طور قطع مخبر صادق به ما خبر داده.

آیات و اخبار زیادی دلالت بر این مطلب دارند. طالبین رجوع کنند به کتب اخبار مانند کافی، بحار و امثال اینها. فقط موضوعی که اینجا لازم است تذکر داده شود جواب دو سؤال ذیل است که ممکن است برای بعضی پیش آید.

**سؤال یک:** اینکه پس افراد دیگری که نزد محضر هستند چرا نمی‌بینند ایشان را و نمی‌شنوند صدای آنها را؟

**اما جواب:** اولاً: پروردگار توانا قادر است اینکه پنهان بدارد، آنها را از چشم ما، چنانچه مستور داشت شخص پیغمبر (ص) را از دیده کفار، رجوع کنید به آیه مبارکه ۴۵ سوره الاسراء در تفاسیر شیعه و سنی، و نیز جبرئیل در نزد مردم با حضرت سخن می‌گفت و کسی جز آن حضرت نمی‌شنید.

ثانیاً: لازم نیست که ایشان با این بدن عنصری بیایند بلکه ممکن است با بدنهای مثالی که بسیار لطیفند مانند اجسام ملائکه بیایند پس همچنان که محتضر خود فرشته مرگ را می بیند، اما اگر گفته شود ما با محتضر چه فرق داریم که او می بیند و ما نمی بینیم؟

جوابش این است که خدای توانا و حکیم بنا بر مصلحتی که در این امر است چون اینطور خواسته لذا اسبابی فراهم می آورد برای محتضر تا ببیند و بشنود که آن اسباب را برای ما فراهم نمی آورد حال آن اسباب چیست؟ آیا در آن دم ترکیب شیمیایی چشم و گوش محتضر طور دیگری می شود؟ آیا چشم و گوش او مسلح به سمعک و عینک غیبی می گردد یا طور دیگری است اینها چیزهایی است که ما نمی دانیم و لازم هم نیست که بدانیم. اما این را می دانیم و حتی یک میلیاردم هم تردید نداریم که هر طورش باشد برای خدای متعال آسان است.

سؤال دوم: ممکن است در یک لحظه صدها نفر بمیرند در مکانهای مختلفه چگونه ممکن است مثلاً پیغمبر (ص) در یک لحظه بر بالین هر یک هر یک آنها حاضر شود و با آنها سخن بگوید؟

اما جواب: هیچ مانعی ندارد که خدای تعالی برای آن حضرت بدنهای مثالی بسیاری بیافریند که روح کامله آن حضرت تسلط بر همه آنها داشته باشد و هر یک از آن ابدان بر بالین محتضری حاضر شود. البته برای بعضی از عوام ممکن است.

در اینجا سؤال دیگری پیش می آید که چگونه ممکن است یک روح بر چندین بدن مسلط باشد و حال اینکه پیغمبر (ص) و امام (ع) هم مانند ما بشرند؟

اما جواب: منشأ این اشکال مقایسه کردن اشکال کننده است روح قدسی آن بزرگواران را با خودش، عزیز من، درست است که آنها بشرند، اما سخن در این است که آیا چگونه بشری می باشند، هم به صرف اینکه در بشریت با ما مشترکند دلیل نمی شود بر اینکه امتیازی هم با ما نداشته باشند. قدری دقت فرمائید، شما در جسمیت با سنگ و پنبه و درخت مشترکید، حال اگر

فرض شود زبانی باشد که با اینها سخن بگوید، پس به آنها بگوید عده‌ای از اجسام هستند که دارای اراده و قدرت فوق‌العاده‌ای هستند، که در سایر اجسام به حسب دلخواه خود تصرفاتی می‌کنند. فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی انجام می‌دهند، یا ساده‌تر گفته شود، ضبط صوت و تلویزیون و مانند اینها را از اجسام می‌سازند و... در این موقع اگر سنگ مثلاً بگوید چگونه چنین چیزی می‌شود، و حال اینکه آنها هم مانند ما جسمند، در جواب به آنها گفته خواهد شد جسمند، اما چگونه جسمی، جسمند، اما از سایر اجسام ممتازند از جهات بسیاری. آری، آن بزرگواران هم بشرند، اما آن بشرهایی هستند که در همین جهان مادی و در همین بدن عنصری هم که بوده‌اند کارهایی انجام می‌دادند که تمام افراد بشر از انجام آن عاجز، بلکه مافوق تصور بشر بود. پس هیچ استبعادی ندارد که چنین افرادی به اتکاء قدرت نامتناهی قادر متعال چنین عملی انجام دهند.

### سؤال نکیرین در قبر:

راجع به چگونگی حالات میت سخن فراوان است، به حدی که بسیاری از آنها حتی از عهده عقاید تفصیلی هم خارج است، یعنی از بس زیاد است نمی‌توان همه را در رشته تدریس درآورد ولی آنچه لازم است ما معتقد باشیم و اتفاقی همه مسلمین است سؤال نکیرین است در قبر، به این معنی که پس از دفن، بار دیگر میت زنده می‌شود و دو ملک که نکیر و منکر نام دارند از او یک بازپرسی مختصری می‌کنند و دوباره می‌میرد.

### چه دلیل بر زنده شدن میت و سؤال نکیرین در قبر داریم؟

از جمله آیاتی که دلالت دارد بر زنده شدن میت در قبر، آیه مبارکه یازدهم سوره مؤمن است که پروردگار مهربان ما از قول کفار در قیامت خبر می‌دهد که گویند: رَبَّنَا اَمْتَنَّا اَنْتَیْنِیْ وَ اَحِیْتَنَّا اَنْتَیْنِیْ یعنی پروردگار ما، میرانیدی ما را دو نوبت و زنده گردانیدی دو نوبت.

دقت فرمائید که آیه مبارکه خبر می‌دهد از دوباره مردن و دوباره زنده شدن، که مرگ اول در دنیا و مرگ دوم در قبر و پس از سؤال نکیرین است. و زنده شدن اول در قبر و زنده شدن دوم در قیامت است.

و اما اخبار راجع به سؤال در قبر که الی ما شاء الله از تمام فرق مسلمین نقل شده، طالبین رجوع کنند به کتب اخبار، بهر حال مسأله سؤال قبر از واضحات و مسلمیات شرع انور است، فقط آنچه لازم است در اینجا گفته شود جواب اشکال کودکانه‌ای است که از طرف دشمنان اسلام و مسلمین در بعضی اذهان عوام رسوخ کرده که ذیلاً به عرض می‌رسد انشاء الله تعالی.

**سؤال کودکانه:** اگر میت در قبر زنده می‌شود و از او بازپرسی می‌کنند، پس چرا ما صدای آنها را نمی‌شنویم، یا اگر مثلاً لیوان آبی بر روی سینه میت بگذاریم یا دهان میت را پر از آرد کنیم و فردای آن روز قبر را بشکافیم باید آردها از دهان میت بیرون آمده و آب لیوان ریخته شده باشد، این نهایت درجه سخنی است که کودکان امروزه می‌گویند.

**اما جواب:** اولاً از کجا معلوم است که این سخنان راست باشد، شاید اگر این کار بکنیم ببینیم که آنها ریخته و دهان میت هم خالی شده، زیرا آنها که این سخنان را می‌گویند خودشان که این کار را نکرده‌اند، بلکه از ناحیه دشمنان دین به آنها رسیده و به قول آنها هم اعتمادی نیست، ثانیاً عقلاً و نقلاً به ما ثابت شده که از خدای تعالی و حضرات معصومین (ص) راستگوتر کسی نیست، و به طور قطع از ناحیه ایشان به ما رسیده که میت در قبر بار دیگر زنده می‌شود از این رو ما اعتقاد جزمی به این مطلب داریم و ابداً سخنان دشمنان دین را ترجیح نمی‌دهیم بر فرمایشات قرآن کریم و خاندان عصمت و طهارت (ص). ثالثاً سؤال قبر طبق آنچه که از شرع انور به ما رسیده برای همه کس نیست، بلکه برای کسانی است که کافر محض یا مؤمن محض باشند و نیز اگر تلقین کنند میت را نکیرین از او سؤال نکنند و همچنین در بعض موارد دیگر. رابعاً اینکه گفته می‌شود که

میت در قبر زنده می‌شود نه به این معنی که مانند سایر زنده‌های روی زمین، پهلوان وار برمی‌خیزد و مشغول فعالیت می‌شود، و یا مانند یک خطیب سخنرانی می‌کند، بلکه یک نیمه جانی دارد، به قدری که ممکن می‌باشد سخن نکیرین را بشنود و جواب ایشان را بدهد. قدری دقت فرمائید، شاید شما اشخاص را در حال مردن دیده باشید که افراد بر او تلقین می‌کنند بگو لا اله الا الله، بعد از چند بار که می‌گویند می‌بینند که دهان مریض خیلی آرام تکانی خورد، می‌فهمند که او گفت. اکنون این حال را مقایسه کنید با آن هنگامی که در قبر زنده می‌شود، اولاً جان در تمام بدن او نیست، ثانیاً نهایت ضعف را دارد، ثالثاً نهایت وحشت را دارد. پس ناگفته پیداست که در چنین حالی چگونه میت جوابگو خواهد بود، نهایت نکیرین این چنین جوابی را درک می‌کنند، پس روشن گشت که سؤال نکیرین در قبر هیچ تعجیبی ندارد.

### عالم برزخ:

برزخ در لغت به معنای حائل و مانع میان دو چیز است. اما مقصود از عالم برزخ در شرع انور عالمی است که افراد بشر پس از مردن در قبر و مفارقت روح از بدن، به بدن مخصوص لطیفی مانند بدنهای ملائکه تعلق می‌گیرد و در آن عالم زنده است تا روز قیامت، البته اگر از نیکوکاران باشد، در بهشت آن عالم متنعم است، و اگر از بدکاران باشد، در جهنم آن عالم معذب خواهد بود تا روزی که دادگاه عدل الهی تشکیل شود و مردمان پاداش اعمال نیک و بد خود را به طور کامل دریابند. آیات و اخبار بسیاری دلالت بر وجود عالم برزخ دارد، از آن جمله آیه مبارکه صد سوره مؤمنون است که خدای متعال در احوال کفار پس از مرگ و در خواست ایشان به بازگشتن به دنیا سخن می‌فرماید، تا آنجا که فرموده: وَمِنْ وَّرَائِهِمْ بَرَزَخُ اِلٰی يَوْمِ يُبْعَثُوْنَ و از پس ایشان حائلی است تا روز قیامت، یعنی ایشان در پیش دارند عالمی را تا روز قیامت. و از آن جمله آیه مبارکه ۴۵ و ۴۶ سوره مؤمن است که می‌فرماید: وَ حَاقَ بِال فِرْعَوْنَ سُوْءُ الْعَذَابِ بَدٰی مَجَازَات، قوم فرعون را

احاطه کرد. النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا که در هر صبح و شام در معرض آتش قرار داده می‌شوند وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ و روزی که قیامت پیا شود (گفته خواهد شد) قوم فرعون را در شدیدترین عذابها داخل کنید. و از آن جمله پروردگار مهربان در سوره مریم توصیف می‌فرماید بهشت برزخی را تا آن که در آیه مبارکه ۶۲ فرموده وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی برای آن اهل بهشت است روزی ایشان در هر صبح و شام.

وجه دلالت دو آیه فوق الذکر بر بهشت و جهنم برزخی آن است که از واضحات در شرع انور است که در بهشت و جهنم آخرتی صبح و شامی نمی‌باشد، چنانچه خواهد آمد ان‌شاء الله تعالی، آیات و روایات داله بر عالم برزخ بسیار است. طالبین مراجعه به کتب مربوطه فرمایند.

### عالم آخرت:

عالمی که در آنجا همه مردم زنده می‌گردند و برای همیشه زنده خواهند بود و به پرونده عمل هر کس رسیدگی می‌شود و سرانجام یا برای همیشه در دوزخ خواهند بود و یا برای همیشه در بهشت متنعمند به نعم الهی، چنین عالمی را عالم آخرت گویند و دلائل عقلی چندی بر اثبات وجود عالم آخرت در اول باب معاد گذشت و دلائل شرعی آن بسیار بسیار است که اختصاراً به یکی از آنها اکتفاء می‌شود.

پروردگار مهربان ما در موارد چندی از آیه مبارکه ۵۹ سوره مؤمن فرموده: إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَّارِيبَ فِيهَا بطور حتم و یقین قطعی قیامت آینده‌ای است که هیچ شکی در آن نیست.

آیا کسی می‌داند که قیامت در چه سنه‌ای برپا خواهد شد؟

آری، اما آن کس فقط آفریدگار جهان و جهانیان است و غیر از ذات مقدس خودش احدی وقت آن را نداند چنانچه بر این مضمون آیات و روایات بسیاری رسیده، از آن جمله در آیه مبارکه ۶۳

سوره احزاب می‌فرماید: **يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ** خطاب به پیغمبر خاتم (ص) است که می‌پرسند از تو مردمان از روز قیامت که چه وقت است، بگو در جواب ایشان که منحصرأ دانستن وقت روز قیامت در نزد خدای تعالی است.

پس هیچ کس جز حضرت حق نداند وقت آن را اما چنانچه از شرع انور رسیده قبل از قیامت حوادثی رخ خواهد داد که آنها علائم قیامت است.

### علائم قیامت:

علائمی که راجع به قیامت از شرع انور رسیده گفتگو در پیرامون آنها از عهده عقاید اجمالی خارج است فقط اختصاراً به یکی از آنها که آخرین علامت است ذیلاً اشاره می‌شود و آن نفخه صور است.

### نَفْخَةُ صُور:

پروردگار مهربان ما در ده جای از قرآن مجید نفخه صور را تذکر داده از آن جمله در آیه مبارکه ۶۸ سوره زمر فرموده: **وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفِّخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ** یعنی و دمیده شود در صور پس بمیرد هر کس که در آسمان‌ها و هر کس که در زمین است جز کسی را که خدای تعالی بخواهد سپس دمیده می‌شود در صور بار دیگری پس در آن هنگام به پای ایستاده باشند در حالتی که نگاه می‌کنند (از اطراف و جوانب خود مانند متحیران) یعنی همچنان که اثر نفخه اول این است که همه می‌میرند. اثر نفخه دوم این است که همه زنده می‌شوند.

آنچه راجع به صور ما باید معتقد باشیم این است که خدای توانا چیزی آفریده است به نام صور و چنین اثری در آن است که در آیه مبارکه ذکر شده لکن کیفیات و چگونگی آن بر ما لازم نیست که بدانیم.



آیا حشر خلاق در روی همین کره زمین خواهد بود؟

تحقیق این مطلب گفتگوی بسیار مفصلی دارد که از عهده عقاید اجمالی خارج است و از طرفی پاسخ سؤال فوق خواسته بسیاری از مردم امروزه است، بنابراین چاره‌ای نیست جز اینکه آنچه از تحقیق در آیات و روایات راجع به این سؤال فهمیده شده گفته شود و گفتگوی مفصل و مدارک و دلائل آن به دوره عقاید تفصیلی وعده داده شود.

پس بدانکه آنچه از تحقیق در آیات قرآنی و روایات اهل بیت عصمت و طهارت به طور کلی فهمیده می‌شود اینست که پس از نفخه صور اول وضع عالم دگرگون خواهد شد، یعنی کرات از مدار خود خارج می‌شوند و ترکیب طبیعی و شیمیایی و فیزیکی آنها دگرگون می‌گردد، یعنی آنچه‌ان می‌شود که اول بار بوده است و این مطلب را تا حدودی دانشمندان مادی نیز پیش بینی کرده‌اند.

پس از مدتی یعنی هنگام نفخه صور دوم زمین دیگری ترکیب خواهد شد مسطح نه کروی، به طوری که هیچ پستی و بلندی در آن نباشد و زمینی است که در روی آن معصیتی واقع نشده و رنگ آن سفید است مانند نقره، و خاک آن قابل خوراک است برای مؤمنین و حارّ است برای کفار. در روی چنین زمینی حشر خلاق خواهد بود.

**در قیامت حشر ما با همین بدن عنصری خواهد بود یقیناً و قطعاً:**

چنانچه گذشت مرگ عبارتست از تفریق و جدائی اجزاء آدمی از یکدیگر و عود و بازگشتن، چنانچه در قصه حضرت ابراهیم (ع) گذشت چنین است که همان اجزاء متفرق جمع آوری شده و با یکدیگر ترکیب می‌گردند به اراده حق تعالی. البته آن چنان ترکیبی که برای همیشه باقی بماند آدمی با همان بدن و نیز می‌یابد آدمی خودش را که همان شخص اولیه است.

برای اثبات مطلب فوق چندین دلیل عقلی در جزوه عقاید تفصیلی نوشته شد که هم اکنون حاضر است اما چون از طرفی آن دلائل قدری علمی است و درکش برای مبتدی مشکل است، خصوصاً با

اجمال سازش ندارد و از طرف دیگر احتیاجی به ذکر آنها نیست، لذا از ذکر دلائل عقلی در این دوره اجمالی خودداری شد.

اما اینکه گفته شد احتیاج به ذکر دلائل عقلی نیست به جهت آنکه موضوع جسمانی بودن معاد یا به عبارت دیگر برانگیخته شدن آدمی در قیامت با همین بدن عنصری از مطالبی نیست که راجع به آن مثلاً فقط یک آیه مبهم در قرآن کریم داشته باشیم یا فقط چند عدد روایت رسیده باشد بلکه از موضوعاتی است که آیات و اخبار داله بر مطلب به چندین هزار می‌رسد که در هر یک از آنها مطلب به قدری روشن است که اصلاً قابل تأویل نیست و در اینجا فقط برای نمونه یکی از آنها یادآوری می‌شود. **أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ - قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ.** آیات مبارکه ۷۷ الی ۷۹ سوره یس به روایت حضرت صادق (ع) در ذیل آیات مبارکه، یکی از دشمنان حضرت خاتم (ص) به نام ابی‌بن‌خلف بر مجلس آن حضرت وارد شد و استخوان پوسیده‌ای به دست گرفته خرد کرده به باد داد، و گفت: کیست این اجزاء متفرقه را جمع و زنده نماید؟ حضرت فرموده آفریدگار من اجزاء متفرقه را جمع و زنده فرماید در قیامت و به جهنم معذب سازد. در این حال آیه شریفه نازل شد.

**أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ** آیا ندید و ندانست این انسان یعنی ابی‌بن‌خلف که محققاً ما آفریدیم او را از آب منی **فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ** پس آن گاه او (در باب حشر) جدال‌کننده‌ای است آشکارا **وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ** وزد برای ما مثلی (که خرد کردن استخوان پوسیده و بدان انکار معاد کردن بود). و فراموش کرده است (یعنی تفکر نکرد در) آفریدن ما او را **قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ** گفت (از روی عناد و انکار) کیست که زنده کند این استخوان‌ها را و حال اینکه

پوسیده است. قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ بگو ای پیغمبر گرامی (ص) به این شخص منکر، همان کسی که ایجاد کرد او را در اول بار (یعنی همان کس دوباره زنده گرداند او را) و آن کس کسی است که به کیفیت تمام آفرینش داناست.

در آیات مبارکه دقت فرمایید که سخن راجع به زنده کردن استخوان پوسیده، یعنی زنده شدن همین مواد عنصری است و نیز در قصه حضرت ابراهیم(ع) گذشت که حضرت از کیفیت و چگونگی زنده شدن مردگان سؤال می‌کند و خدای تعالی به او نشان می‌دهد که اجزاء متفرقه جمع آوری شده و زنده گشتند، و از این قبیل آیات بسیار است و بر این مضامین، روایات بسیار است، محصلین عزیز می‌توانند رجوع کنند به کتبی که در عقاید نوشته شده، در باب معاد، البته آن قسمتی که راجع به معاد جسمانی است.

### قیامت چگونه روزی است؟

راجع به اسماء و اوصاف روز قیامت آنقدر از آیات قرآن کریم و اخبار خاندان عصمت رسیده که حتی فهرستش گنجایش عقاید اجمالی را ندارد، لکن برای نمونه مختصری از فهرست اسماء و اوصاف آن روز عجیب و عظیم یادآوری می‌شود.

### اسامی قیامت:

۱- قیامت: از نظر لغت مصدر است از قام يَقُومُ به معنای برخاستن و ایستادن تناسب این نام برای آن روز این است که همه از قبرها برخیزند و به جز عده معدودی همه ایستاده باشند، و این نام مشهورترین نام آن روز است و خود لفظ قیامت ۷۰ بار در قرآن کریم به کار رفته از آن جمله در اول سوره قیامت که می‌فرماید: لَا أُقْسِمُ بِبِیَوْمِ الْقِيَمَةِ قَسَمٌ مِّمِّي خورم به روز قیامت.

۲- ساعت: در لغت به معنای بخشی از زمان است مناسبت این نام برای قیامت این است که در آن روز در بخشی از زمان به حساب همه مردم رسیدگی می‌شود، در قرآن کریم این لفظ ۴۸ بار به

کار رفته که در حدود ۲۰ بار آن به عنوان اسم روز قیامت استعمال شده. از آن جمله در آیه مبارکه ۱۱ سوره فرقان می‌فرماید: **بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ** بلکه ایشان تکذیب کردند قیامت را و **أَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا** و برای آنان که تکذیب کنند قیامت را آتش سوزان آماده کرده‌ایم.

۳- **يَوْمُ الْحَسْرَةِ**: از نظر لغت **حَسْرَت** به معنای غم و اندوه است. مناسبت این نام برای روز قیامت به این اعتبار است که در آن روز غم و اندوه و افسوس برگزشته‌ها بسیار است. از جمله آیاتی که این لفظ در آن به عنوان نام روز قیامت به کار رفته آیه مبارکه ۳۹ سوره مریم است که می‌فرماید: **وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ** و بترسان ایشان را از **يَوْمِ الْحَسْرَةِ** اذ **قُضِيَ الْأَمْرُ** آن زمانی که دیگر کار گذشته باشد **وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ** و حال اینکه ایشان در غفلت و بی‌خبری بودند.

۴- **يَوْمَ الْأُزْفَةِ**: اسم فاعل است از **أَزَفَ يَأْزِفُ** به معنای نزدیک شونده و مناسبت نامگذاری روشن است. زیرا می‌دانیم قیامت روزی است که آن به آن نزدیک می‌شود، به سخن دیگر هر آنی که می‌گذرد ما یک آن به قیامت نزدیک می‌شویم. از جمله آیاتی که قیامت را به این نام به کار برده است آیه مبارکه ۱۸ سوره مؤمن است که می‌فرماید: **وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأُزْفَةِ** و بترسان ایشان را از **يَوْمِ الْأُزْفَةِ** روزی نزدیک شونده است. **إِذَا الْقُلُوبُ** آن وقت که دل‌های مردمان **لَدَى الْحَنَاجِرِ** نزدیک حنجره‌هایشان است. کنایه از شدت اضطراب و طپش قلب‌هاست. **كَاطْمِينَ** در حالیکه دل‌ها پر از غم و اندوه است. **مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ** نیست برای ستمگران خویشی (کس و کاری) **وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ** و نه شفاعت کننده‌ای که درخواست کند شفاعت او را = شفاعت خواهی او را بپذیرد. (چنین روزی آن به آن نزدیک می‌شود، ای ستمگران! ای مجرمان! ای گنه کاران!)

۵- يَوْمَ الْجَمْعِ: به اعتبار اینکه در آن روز تمام مخلوقات حتی قطعات زمان و اعمال به صورت قیامتی همه و همه در آنجا جمعند، از جمله آیاتی که قیامت را به این نام یادآور شده آیه مبارکه ۷ سوره شوری است که می‌فرماید: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ أَيْنَ چنين قرآن عربی را به تو وحی کردیم لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ لِلْفُرَىٰ برای اینکه بیم دهی اهل مکه را وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ همچنین بیم دهی اطراف آن را. وَ تَنْذِرُ يَوْمَ الْجَمْعِ وَ بترسانی ایشان را از یوم الجمع لِأَرَيْبَ فِيهِ همان یوم الجمعی که هیچ تردیدی و شک و شبهه‌ای در آن نیست فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ در آن روز مردمان بر دو گروه می‌شوند گروهی رهسپار بهشت و گروهی به دوزخ خواهند رفت.

۶- يَوْمَ الدِّينِ: یکی از معانی لغوی دین جزاء است و به اعتبار اینکه روز قیامت جزاء اعمال بندگان داده می‌شود به این لفظ نامیده شده از جمله آیاتی که این نام قیامت را به کار برده آیه مبارکه ۴ سوره فاتحه است که می‌فرماید مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ صاحب اختیار روز قیامت.

۷- آخِرَةَ: آخر مقابل اول است، نامیده شدن قیامت به لفظ آخِرَتَ به این اعتبار است که زندگی دنیا اول و زندگی قیامتی پس از آن است، یعنی زنده بودن روح با این بدن مادی. در قرآن ۱۴۲ بار نام قیامت از این لفظ استفاده شده که ۲۷ مورد آن بدون تاء یعنی آخِر است و در بعض موارد لفظ يَوْمٌ یا دار به آن اضافه شده و یا به صورت صفت و موصوف آمده اینک در نمونه‌های ذیل توجه فرمائید.

در آیه مبارکه ۶۲ سوره بقره می‌فرماید: مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ كَسَانِي كِه ایمان آورند و به خدای تعالی و روز قیامت وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ عملشان نیز شایسته باشد. فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ پس

مزد ایشان نزد پروردگارشان محفوظ است. وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و برای ایشان نه ترسی و نه اندوهی وجود خواهد داشت.

و در آیه مبارکه ۲۰۱ سوره بقره می‌فرماید وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ وَ بَرِحُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ حَسَنَةً وَ بَرِحُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ حَسَنَةً و در آیه مبارکه ۱۰۹ سوره یوسف نیکوئی وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ و نگه‌دار ما را از عذاب آتش. و در آیه مبارکه ۱۰۹ سوره یوسف می‌فرماید: وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ و حتماً سرای آخرت بهتر است برای اهل تقوی آیا پس چرا عقل خود را به کار نمی‌برید.

۸- یَوْمٌ عَظِيمٌ: به اعتبار عظمت آن روز از جمله آیاتی که از این نام استفاده شده آیه مبارکه ۱۵ سوره انعام است که می‌فرماید: قُلْ اِنِّي اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ بگو من می‌ترسم اگر نافرمانی کنم پروردگارم را، از عذاب روز با عظمت که روز قیامت است.

۹- یَوْمٌ أَلِيمٌ: به اعتبار اینکه آن روز، روز دردناکی است. از جمله آیاتی که قیامت را به این نام یاد کرده آیه مبارکه ۲۵ سوره هود است که می‌فرماید وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلَى قَوْمِهِ وَ هَمَانَا فَرَسْتَادِيم نوح را (برای تبلیغ) به سوی قریش. اِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ به قومش فرمود من برای شما می‌دهم آشکارم اَنْ لَا تَعْبُدُوا اِلَّا اللّٰهَ بيم می‌دهم شما را از اینکه جز خدای تعالی را نپرستید اِنِّي اَخَافُ عَلَیْكُمْ من سخت بر شما بیمناکم عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب یوم الیم.

۱۰- یَوْمٌ مَّشْهُودٌ: اسم مفعول است از مصدر شهود به معنای حاضر شده و از مصدر شهادت به معنای دیده شده یا گواهی داده شده در هر صورت تناسب تسمیه روشن است به اعتبار اینکه در آن روز آدمی نتیجه اعمال خود را حاضر شده می‌یابد و یا به اعتبار اینکه در آن روز آدمی نتیجه

اعمال خود را می‌بیند و یا به اعتبار اینکه در آن روز گواهان قیامت بر اعمال او گواهی می‌دهند، پس او گواهی داده شده است، از جمله آیاتی که به این نام از روز قیامت یاد کرده در سوره هود، پس از خاطرنشان ساختن مقداری از اوضاع قیامت در آخر آیه مبارکه ۱۰۳ می‌فرماید: وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ و آن روز یوم مشهود است.

۱۱- يَوْمَ الْحِسَابِ: به اعتبار اینکه در آن روز به حساب مردم رسیدگی می‌شود از جمله آیاتی که به این نام از قیامت یاد آور شده در سوره صاد پس از خاطرنشان ساختن مقداری از اوضاع قیامت در آیه مبارکه ۵۳ می‌فرماید: هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ این است آنچه وعده داده شده‌اید برای یوم الحساب.

۱۲- يَوْمُ التَّلَاقِ: مصدر باب تفاعل است از (ل، ق، ی) به معنای دیدار کردن یکدیگر، وجه تسمیه قیامت به این لفظ این است که در آن روز اهل آسمان و زمین، خلق اولین و آخرین، ظالم و مظلوم، انسان و عملش یکدیگر را ملاقات می‌کنند از جمله آیاتی که به این نام از قیامت یاد کرده آیه مبارکه ۱۵ سوره مؤمن است که می‌فرماید: يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ خدای تعالی بر هر یک از بندگانش که بخواهد روح را وارد می‌سازد یعنی زنده‌اش می‌کند لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ برای بیم دادن و ترسانیدن از یوم التلاق.

۱۳- يَوْمُ التَّنَادِ: مصدر باب تفاعل است به معنای صدا کردن یکدیگر وجه تسمیه آن روز به این نام این است که در آن روز مردم یکدیگر را صد کنند برای فریادخواهی، در صورتی که هیچ یک به داد هم نرسند بلکه نتوانند رسید چون هر یک گرفتار عمل خود هستند، از جمله آیاتی که به این نام از قیامت یاد کرده در آیه مبارکه ۳۲ سوره مؤمن آفریدگار مهربانمان از قول مؤمن ال فرعون

خطاب به قومش این گونه حکایت می‌کند یا قَوْمِ اِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنَادِ ای قوم من، من در رابطه یوم التناد (روز قیامت) بر شما بیمناکم.

۱۴- یوم الخروج: به اعتبار اینکه در آن روز مردگان از قبرها خارج می‌شوند، از جمله آیاتی که در آن به این نام از قیامت یاد شده آیه مبارکه ۴۲ سوره ق است که بعد از مقداری توصیف قیامت می‌فرماید: ذَلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ آن روزی که وصف آن گذشت یوم الخروج است.

۱۵- یوم التغابن: در وجه تسمیه قیامت به این نام وجوه مختلفی در تفاسیر و قوامیس نقل شده از جمله این که تَغَابُنٌ (از باب) تفاعل را به معنای مجرد خود گرفته‌اند، یعنی روز مغبون شدن و در این صورت معنای مجازی می‌شود؛ زیرا منظور از مغبون شدن این است که شما یک چیز را که مثلاً صد تومان ارزش نداشته، او را به صد تومان خریده باشی، در این صورت شما مغبون شده‌ای و لذا در روز قیامت حتی نیکوکاران می‌بینند که در هر لحظه از این عمر می‌توانسته‌اند که کاری بکنند که قبلاً یکصد درجه ارزش معنوی داشته باشد، اما کاری کرده که ده درجه ارزش معنوی داشته، متوجه می‌شوند که مغبون شده‌اند، و می‌دانیم که این کار عملاً در دنیا شده، چیزی که هست در دنیا غفلت کرده و در قیامت متوجه این امر شده. (داستان اسکندر و ظلمات) و لذا اطلاق این معنا اگر چه صحیح است ولی مجازی است. مثل تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ است که در حقیقت آب جاری است نه نهر، در سوره تغابن پس از ذکر شمه‌ای از اوضاع قیامت در آیه مبارکه ۹ می‌فرماید: ذَلِکَ یَوْمُ التَّغَابِنِ اینچنین روزی یوم التَّغَابِنِ است.

۱۶- یوم عبوس: در لغت عبوس به معنای ترش روی است و به روز قیامت از آن جهت یوم عبوس گفته شده که آن روز، روز ترش رویی و اوقات تلخی است، البته روشن است که این ترش‌رویی برای بدکاران است. مخفی نماند بعضی از مفسرین عبوس را صفت گرفته‌اند نه اسم.



۱۷- یَوْمٌ قَمَطَرٍ: به معنای شدید الشَّر است صاحب قاموس پس از مقداری بحث لغوی یوم قمطیر را چنین معنی کرده روزی که شرها روی هم انباشته شده در آیه مبارکه دهم سوره دهر از روز قیامت به این دو لفظ یاد آوری شده اَنَا نَخَافُ مِنْ رَبِّنا قطعاً ما می ترسیم از پرودگار خود یوماً عبوساً قَمَطَرِيراً از روز عبوس و از روز قمطیر.

۱۸- یَوْمَ الْحَقِّ: می دانیم حق ضد باطل است پس به این اعتبار اطلاق این لفظ برای قیامت شده که آن روز روزی است که وجودش حق و ثابت و حتمی است. در سوره نَبَأْ پس از ذکر مقداری از اوضاع روز قیامت در آیه مبارکه ۳۹ می فرماید ذَلِكَ الْیَوْمُ الْحَقُّ آن روزی که وصف کردیم یوم الحق است.

۱۹- یَوْمُ الْمَوْعُودِ: به اعتبار اینکه آن روز روزی است که وقوع و آمدنش به خلائق وعده داده شده در دومین آیه مبارکه سوره بروج آفریدگار مهربانمان می فرماید: وَ الْیَوْمِ الْمَوْعُودِ سوگند به یوم موعود.

۲۰- یَوْمُ الْفَصْلِ: از جمله تناسب این نام برای روز قیامت به اعتبار این است که در آن روز خوبان از بدان جدا می گردند در جهنم یک خوب وجود ندارد. چنانکه در بهشت یک بد وجود ندارد از جمله آیاتی که این نام در او به کار رفته، آیه مبارکه ۲۱ سوره صافات است که می فرماید: هَذَا یَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِی كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ به کفار گفته می شود این همان روز فصل است که او را تکذیب می کردید.

۲۱- الصَّخَّه: در لغت به صدائی گویند که گوش را کر می کند، و چون در قیامت صدای بسیاری مهیبی است و این همان است که در دیگر آیات به عبارت صیحه آمده در سوره عبس که مقداری



۲۶- یَوْمٌ كَبِيرٌ: می‌دانیم کبیر به معنای بزرگ است، و نیز می‌دانیم قیامت از هر جهت روز بزرگی است. در اول سوره هود پس از مقدار توجهاتی که می‌دهد در آیه مبارکه ۳ می‌فرماید: **وَإِنْ تَوَلَّوْا** و اگر به این سخنان پشت کنید و از اسلام برگردید **فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ** پس بدون شک از عذاب یوم کبیر بر شما بیمناکم.

۲۷- یَوْمٌ مُحِيطٌ: به اعتبار اینکه آن روز آدمی در محاصره انواع مأمورین الهی واقع شده، به طوری که هیچ راه گریزی برای او نیست، و یا به اعتبار عذابهای گوناگونی که بدکاران را احاطه کرده، چنان که آفریدگار مهربانمان در آیه شریفه ۸۴ سوره هود می‌فرماید: **وَإِلَىٰ مَدِينَةِ آخَاهُمْ شُعَيْبًا** و حضرت شعیب (ع) را مأمور تبلیغ شهر مدین نمودیم **قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ** فرمود ای قوم من خدای تعالی را بپرستید **مَالَكُمْ مِنْ آلِهَةٍ غَيْرُهُ** نیست برای شما معبودی جز خدای تعالی **وَلَا تَتَّقُوا الْمَكِيَالَ وَالْمِيزَانَ** و از پیمانها و وزنها نگاهید، کم فروشی نکنید **إِنِّي أُرِيكُمْ بِخَيْرٍ** و **إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ** قطعاً من خیر شما را در آن می‌بینم و قطعاً من از عذاب یوم محیط بر شما بیمناکم.

۲۸- یَوْمٌ الْوَعِيدِ: باید دانست که وعید همان وعده دادن است، مانند وعد و فرق بین آن دو این است که وعده در وعده خیر و شر هر دو به کار می‌رود، ولی وعید تنها در وعده شر به کار می‌رود، و نامیدن روز قیامت را به یوم الوعید به این اعتبار است که به وسیله وعده عذاب آن روز مردمان را از گناه باز می‌دارند، در آیه مبارکه ۲۰ سوره ق آفریدگار مهربانمان می‌فرماید: **وَنُفِخَ فِي الصُّورِ** زمانی که در صور دمیده شود، (روشن است که منظور نفخه ثانی است چون در نفخه اولی همه می‌میرند) **ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ** آن روز یوم الوعید است.

۲۹- یَوْمَ مَعْلُومٍ: به اعتبار اینکه آن روز، روز دانسته شده و معلومی است، آفریدگار مهربانمان در آیه مبارکه ۵۰ سوره واقعه در رابطه با جدل کنندگان با پیغمبرمان که می‌گفتند آیا ما و پدرانمان زنده می‌شویم می‌فرماید: لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ حتماً جمع شده‌گانید به سوی وعده‌گاه یوم معلوم یعنی روز دانسته شده، یعنی روز قیامت که تا چند آیه بعد مربوط به قیامت و اوصاف آن است.

### فهرست بعضی از اوصاف روز قیامت:

- ۱- روزی است که بدکاران پشیمان شوند از کارهای بد خود، از جمله مراجعه شود به آیه ۵۴ سوره یونس.
- ۲- روزی است که محاسبه شوند مردمان به حساب سختی، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۸ سوره طلاق.
- ۳- روزی است که پرسش می‌شود از تمام اعمال، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۳۶ سوره الاسراء.
- ۴- روزی است که پیشی گیرند اهل ایمان بعضی بر بعضی از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۴ سوره النازعات.
- ۵- روزی است که هر کس به فکر خویشتن است جز عده معدودی، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۱۱۱ سوره نحل.
- ۶- روزی است که در آن روز نه خرید و فروشی در کار است، نه دوستی، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۲۵۴ سوره بقره.
- ۷- روزی است که در وقوع آن هیچ شکی نیست. از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۹ سوره آل عمران.

۸- روزی است که می‌یابد هر فردی نتیجه آنچه عمل کرده است از خوبیها یا بدیها همه را آماده، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۳۰ سوره آل عمران.

۹- روزی است که چهره‌های نیکان سفید و چهره‌های بدان سیاه است. از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۱۰۶ سوره آل عمران.

۱۰- روزی است که خدای تعالی رسولان خود را جمع کرده و می‌فرماید به ایشان که چگونه پذیرفتند دعوت شما را، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۱۰۹ سوره مائده.

۱۱- روزی است که خدای تعالی فرماید: «امروز روزی است که راستی راستان بدانها سود می‌بخشد» از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۱۱۹ سوره مائده.

۱۲- روزی است که بفرماید خدای تعالی به مشرکین: «کجایند آنها که شما شریک برای من قرار داده بودید؟» از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۲۲ سوره انعام.

۱۳- روزی است که خیره شود چشمها از ترس عذاب آن روز، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۴۲ سوره ابراهیم.

۱۴- روزی است که پرونده عمل هر کسی به او نشان داده شود و گفته شود به او که کافی است که خودت محاسب خود باشی، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۱۴ سوره الاسراء.

۱۵- روزی است که خوانده می‌شوند هر دسته از مردم به پیشوای خودشان مثلاً چنین خوانده می‌شود: ای پیروان علی بن ابیطالب، یا ای پیروان عمر بن خطاب، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۷۱ سوره الاسراء.

۱۶- روزی است که گواهی دهد بر اعمال آدمی، زبان و دست و پای خودش، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۲۴ سوره نور.

۱۷- روزی است که هر ستمگری از بسیاری افسوس و پشیمانی، دست خود را به دندان می‌گذرد، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۲۷ سوره شعراء.

۱۸- روزی است که سود نمی‌بخشد برای احدی نه مالش و نه فرزندش، مگر عده مخصوصی، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۸۸ سوره شعراء.

۱۹- روزی است که بیزاری جویند بعضی از بعضی و لعنت کنند برخی، بر برخی از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۲۵ سوره عنکبوت.

۲۰- روزی است که کسانی که بخواهند انکار کنند کرده‌های خود را مهر بر دهانشان زده می‌شود و سخن می‌گویند دستهای ایشان و گواهی دهد پاهای ایشان، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۶۵ سوره یس.

۲۱- روزی است که گفته شود به کفار این همان روزی است که تکذیب می‌کردید، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۲۱ سوره الصافات.

۲۲- روزی است که گفته شود به ستمگران از روی سرزنش، چه شده است که یاری نمی‌کنید یکدیگر را؟ از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۲۵ سوره الصافات.

۲۳- روزی است که سود نبخشد ستمگران را عذرخواهی ایشان، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۵۲ سوره مؤمن.

۲۴- روزی است که دشمنان خدای تعالی را در صحنه‌ای از صحرای محشر جمع کرده و بازداشت می‌کنند تا همگی آنها را به دوزخ کشند و گواهی دهد بر اعمالشان گوشها و چشمها و پوستهای تنشان و گویند از روی تعجب به اعضاء خود که چرا گواهی دادید بر ضرر ما؟ در جواب به ایشان گویند: ما به اختیاریه سخن نگفتیم بلکه خدای تعالی ما را به سخن آورد، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۱۹ الی ۲۱ سوره فصلت.

۲۵- روزی است که دوستان بعضی با بعض دیگر دشمن گردند، به جز متقین، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۶۷ سوره زخرف.

۲۶- روزی است که خطاب فرماید خدای تعالی به نیکوکاران که ای بندگان من هیچ ترسی و هراسی نیست بر شما در امروز، و نه اینکه اندوهگین و غمناک شوید، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۶۸ سوره زخرف.

۲۷- روزی است که ببیند آدمی جزای آنچه را که پیش فرستاده است و بگوید کافر که ای کاش خاک بودمی، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۴۰ سوره نَبَأ.

۲۸- روزی است که پروردگار مهربان ما ننگه دارد مؤمنین را از شر آن روز و پیش آورد برای ایشان شادمانی و گشاده رویی، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۱۱ سوره دهر.

۲۹- روزی است که دلها در آن روز لرزان است. از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۸ سوره النازعات.

۳۰- روزی است که فرار نمایند اشخاص از پدر و مادر و برادر و زن و فرزندان خود به جهت مطالبه ایشان حقوق خودشان را از او، یا به جهت کثرت گرفتاری خود، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۳۴ الی ۳۷ سوره عبس.

۳۱- روزی است که حکم و فرمان فقط و فقط اختصاص به حق تعالی دارد، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۱۹ سوره انفطار.

۳۲- روزی است که مؤمنین به حال کفار می‌خندند، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۳۴ سوره مطففین.

۳۳- روزی است که اسرار فاش می‌شود، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۹ سوره طارق.

۳۴- روزی است که از شدت و اضطراب آن روز مردم مانند پروانه‌های پراکنده می‌باشند، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۴ سوره قارعه.

۳۵- روزی است که پاداش هر عملی از نیک و بد را به عامل آن دهند، لاغیر، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۱۲۳ سوره بقره.

۳۶- روزی است که سختی آن روز کودکان را به هیأت پیران بگرداند، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۱۷ سوره المزمّل.

۳۷- روزی است که ملائکه استقبال کنند مؤمنین را و به ایشان بگویند امروز همان روزی است که وعده داده شده‌اید، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۱۰۳ سوره انبیاء.

۳۸- روزی است که در آن روز گوید آدمی! کجاست راه فرار و گریز، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۱۰ سوره قیامت.

۳۹- روزی است که نیکان در آن روز با چهره‌های خرم و شادان باشند در حالی که به نعم پروردگار مهربان خود نگاه می‌کنند، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۲۲ و ۲۳ سوره قیامت.

۴۰- روزی است که زمین خبر دهد به آنچه که بر روی آن انجام داده‌اند، یعنی قطعات زمین به اعمال بنی آدم گواهی می‌دهند، از جمله مراجعه شود به آیه مبارکه ۴ سوره زلزال.

### احوال مردمان در روز قیامت:

از آیات قرآنی و اخبار خاندان عصمت (ص) چنین فهمیده می‌شود که احوال مردم در قیامت مختلف خواهد بود. هم از جهت مدت ماندن در صحرای محشر و هم از جهت آسانی یا دشواری بودن آن روز بر اشخاص و هم از سایر جهات از این رو دارای صحنه‌های مختلفی است و تحقیق مفصل آن حتی از عهده عقاید تفصیلی هم خارج است، اما برای نمونه مختصر اشاره‌ای به بعضی از صحنه‌های آن روز بزرگ می‌شود.



۱- صحنه برانگیخته شدن مردمان در روز قیامت:

فشرده آنچه در این باره از شرع انور رسیده این است که تمام گروه جن و انس و ملائکه بلکه بسیاری از حیوانات در آن روز زنده می‌شوند.

اما کفار و معاندین و منکرین از دیدن وضع عجیب آن روز متحیر شده و به اطراف خود نگرانند در حالی که می‌گویند کلماتی را که دلالت بر افسوس و پشیمانی و ترس آنها می‌کند و روی‌های ایشان همه سیاه است و نیز از مشاهده اوضاع آن روز مدتی مات و مبهوت و نگران می‌باشند.

اما مؤمنین زنده می‌شوند در حالی که روی‌های ایشان سفید و نورانی است و در محشر، نور خورشید و چراغی در کار نیست، مؤمنین از نور خود استفاده می‌کنند و کفار بعضی از نور مؤمنین استفاده می‌کنند و بعضی دیگر در تاریکی محض می‌باشند، و نیز مؤمنین از مشاهده احوال آن روز، خدای تعالی را به عظمت و بزرگی یاد می‌کنند و خندان و شادان و خرمند و بحدّ قدرت ناچیز خودشان از لطف پروردگار مهربانشان تشکر می‌نمایند.

آیا همه مردم یک مرتبه برانگیخته می‌شوند؟

مستفاد از شرع انور این است که اول کسی که برانگیخته شود در صحرای محشر، حضرت سیدالمرسلین محمد مصطفی (صلی الله علیه و اله و سلم) و حضرت سیدالوصیین علی مرتضی (علیه السلام) هر دو با همند و بعد از ایشان، مرسلین انبیاء و اوصیاء و شهداء و همچنین سایر مؤمنین بحسب رتبه و مقام و شأن یکی پس از دیگری برانگیخته شوند و بعد از آن بقیه خلائق.

۲- صحنه مظلّمه ناس:

یکی از صحنه‌های پر هول و هراس قیامت صحنه مظلّمه ناس است و فشرده آنچه که درباره این صحنه از شرع انور رسیده آنکه در این صحنه اجتماع خلائق به طوری خواهد بود که از فشار جمعیت بعضی بر بعضی سوار باشند پس به سختی نفس کشند و عرق بسیار کنند و سخت بنالند

و صداهای ایشان بلند شود (واقعاً تصورش را نمی‌شود کرد که چه صحنه مخوفی خواهد بود، چون ازدحام جمعیت حساب یک میلیارد و صد میلیارد و هزار میلیارد نیست، بلکه خدای علیم می‌داند که چقدر جمعیت است) در آن هنگام از جانب پروردگار متعال ملکی از عرش ندا کند که: «ای گروه خلائق بشنوید ندای آفریدگار خود را» همه بشنوند و ساکت گردند و گوشت‌های بدنشان به لرزه در می‌آید و قلبهای ایشان ترسان باشد و سرهای خود را بلند کنند به جانب محل صوت، پس ندا فرماید خدای تعالی که:

«منم الله، نیست معبودی به جز من، من آن حکم کننده عادل هستم که هیچ ستم نکنم، امروز حکم کنم بین شما به عدل خودم، ستم نمی‌شود امروز در نزد من احدی، امروز حق ضعیف را از قوی و حق مظلوم را از ظالم خواهم گرفت و نیکی و بدی هر کسی را پاداش خواهم داد و اجازه ندهم از این صحنه خارج شود ستمگری یا کسی که دیگران حق بر او داشته باشند مگر اینکه آن مظلوم یا آن صاحب حق او را ببخشد یا حقش را از او بگیرد، پس بگیرید ای گروه خلائق و مطالبه نمائید حق خود را از کسی که در دنیا حق شما را پایمال نموده یا به شما ستم کرده و خود من گواه بر شما هستم و کافی است که تنها من گواه باشم».

پس مردم بشناسند یکدیگر را و دست به گریبان شوند تا آنکه باقی نماند احدی که برای او برگردن دیگری حق باشد یا به او ستمی شده باشد مگر اینکه بگیرد گریبانش را و مطالبه نماید حقش را.

پس در این حال صداهای ایشان بلند شود توأم با ناله‌های سختی که درخواست می‌کنند از خدای تعالی خلاصی از این صحنه را. پس در این هنگام بار دیگر منادی حق ندا خواهد کرد که ای گروه خلائق بشنوید ندای خدای تعالی را. پس ندا فرماید پروردگار مهربان:

« منم بسیار بخشنده، شما هم اگر دوست دارید یکدیگر را ببخشید که ببخشید یکدیگر را و اگر نمی‌بخشید یکدیگر را حق شما را خواهم گرفت».

در این هنگام خوشحال می‌گردند و بعضی از ایشان می‌بخشند حقوق خود را، لکن بقیه می‌گویند پروردگارا مظلالم ما بزرگتر از این است که ببخشیم (یعنی ستم به قدری زیاد است که در نزد ما قابل بخشش نیست).

در این هنگام به امر پروردگار مهربان، قصری از قصرهای بهشت نمایان می‌گردد، پس منادی حق تعالی ندا کند: ای گروه خلائق بنگرید این قصر را. پس چون ببینند همه آرزو کنند، پس منادی حق تعالی گوید: ای گروه خلائق این چنین قصری به کسی داده خواهد شد که از حق مؤمنی درگذرد. در این هنگام از کسانی که گردن مؤمنین حق دارند اکثراً می‌بخشند، ولی باز عده‌ای هستند که حتی قید چنین قصری را هم می‌زنند و مظلومه خود را می‌طلبند.

پس فرماید خدای تعالی: «امروز اجازه نمی‌دهم به دخول در بهشت و نه دوزخم احدی را از ستمگران و نه از مسلمانانی که در نزد آنها مظلومه‌ای است، مگر اینکه حق مظلومین را از آنها اخذ نمایم در نزد حساب، پس آماده باشید ای گروه خلائق برای حساب» (یعنی قبل از محاسبه و اخذ حقوق نه کسی به دوزخ می‌رود و نه به بهشت).

اخذ حقوق در قیامت: به طوری که از شرع انور رسیده چنین باشد که اگر آن ظالم، ثواب کار است از ثواب او به قدر ستمی که کرده گرفته شود و به مظلوم داده شود و اگر ثوابی ندارد از گناه مظلوم به قدر ستمی که به او شده کم گردد و به گناه ظالم اضافه شود.

« پناه به پروردگار مهربانمان می‌بریم از خوف آن روز»

### ۳- صحنه جمع خلائق برای حساب یا صحرای محشر:

یکی دیگر از صحنه‌های قیامت آن است که خلائق را در قسمتی از سرزمین بسیار بزرگ آن روز جمع کنند برای حساب که آن صحنه را صحرای محشر نامند. خلاصه آنچه که از شرع انور رسیده درباره این صحنه این است که امر فرماید خدای تعالی که تمام فرشتگان به دور خلائق صف بندند و در نقطه‌ای از آن سرزمین منبری نصب نمایند که هزار پله دارد و حضرت سیدالمرسلین (ص) بر بالای آن منبر رود و حضرت سیدالوصیین (ع) لواء حمد را بر دست گرفته بر پله دوم آن منبر می‌ایستد. ولوای حمد، علمای است از نور که طول آن به قدر هزار سال راه است و در زیر این لواء تختهایی از نور باشد که نشسته باشند بر روی آنها انبیاء و صدیقین و شهداء و خلص از شیعیان امیرالمؤمنین (ع) و بقیه مردم، احوال مختلفی دارند، و دود سیاهی از جهنم بلند شود که عمده اهل محشر را فرا گیرد، آنچنان دودی است که سرها را بریان کند اما برای مؤمنین حالتی دست دهد مانند زکام.

از عجائبی که در آن روز دیده می‌شود، فوج فوج مردم داخل این صحرا می‌شوند در حالی که بعضی از آنها به شکل‌های مختلفی هستند که برای نمونه مقداری از فهرست آن ذیلاً یادآوری می‌شود و آیات و روایات آن را در کتب معتبره مانند کافی و بحار و امثال آن یاد در تفاسیر، ذیل آیاتی که راجع به قیامت است می‌توانید مطالعه فرمائید.

فهرست مقداری از اشکال مختلفه‌ای از مردم که در صحرای محشر وارد می‌شوند.

۱- عده‌ای وارد می‌شوند که بصورت میمون باشند و آنها کسانی هستند که در دنیا سخن چینی می‌کردند.

۲- عده‌ای وارد می‌شوند که به صورت خوک باشند و آنها کسانی هستند که در دنیا مال حرام می‌خوردند.

۳- عده‌ای وارد می‌شوند که روی‌های ایشان به زمین کشیده می‌شود و پاهای ایشان به طرف سر می‌باشد و آنها کسانی هستند که در دنیا ربا می‌خوردند.

۴- عده‌ای وارد می‌شود که کور باشند و آنها کسانی هستند که در دنیا به ظلم و جور در میان مردم حکم نموده‌اند.

۵- عده‌ای وارد می‌شوند که لال باشند آنها کسانی هستند که در دنیا خودپسند بوده‌اند.

۶- عده‌ای وارد می‌شوند که می‌جووند زبانهای خودشان را و گوشت بدن خود را می‌گزند و چرک و خون از دهنهای ایشان جاری است، به طوری که از بوی دهان‌های ایشان اهل محشر متأذی می‌شوند و آنها علماء و قضاتی هستند که اعمالشان مخالف است با اقوالشان.

۷- عده‌ای وارد می‌شوند که دستها و پاهای ایشان قطع شده باشد و ایشان کسانی هستند که در دنیا اذیت همسایگان می‌نمودند.

۸- عده‌ای وارد می‌شوند که بدن ایشان بدبوتر از مردار است و آنها کسانی هستند که در دنیا مشغول لذت بردن از شهوات هستند و حبس می‌نمایند حقوق فقرا را.

۹- عده‌ای وارد می‌شوند که لباسهای آتشین در بر دارند و آنها کسانی هستند که در دنیا تکبر می‌نمایند بر مسلمانان.

۱۰- عده‌ای وارد می‌شوند که دستهای ایشان را برگردنشان غل کرده باشند و مبتلا باشند به جذام، و آنها کسانی هستند که قرآن را یاد گرفته‌اند و لیکن متعمد بودند در ترک آن تا آنکه فراموش نمودند قرآن را.

۱۱- عده‌ای وارد می‌شوند که شدید است بر ایشان غضب حق تعالی، به طوری که در درجه یهود و نصاری باشند، و ایشان کسانی هستند که یاد گرفتند قرآن را ولیکن عمل ننمودند به قرآن کریم و اختیار نمودند محبت دنیا را بر عمل کردن قرآن کریم.

۱۲- عده‌ای وارد می‌شوند که استخوان‌های ایشان کوبیده و درهم شکسته باشد، و آنها کسانی هستند که در دنیا قرآن را یاد گرفته باشند به جهت ریا و به آن مباحثات کنند و طلب دنیا نمایند.

۱۳- عده‌ای وارد می‌شوند که کوبیده شده باشد در دو چشم ایشان دو میخ از آتش، و آنها کسانی هستند که در دنیا به نامحرمان از روی ریه نگاه کنند.

۱۴- گروهی وارد می‌شوند که روی‌های ایشان سیاه باشد و آنها کسانی هستند که قرائت قرآن نمایند از روی ریا.

۱۵- عده‌ای وارد می‌شوند که آویخته باشند به زبان‌هایشان، و اینها کسانی هستند که در دنیا شهادت به ناحق داده‌اند.

۱۶- گروهی وارد می‌شوند که مارهای سیاه گوشت‌های بدن آنها را می‌خورند تا داخل دوزخ شوند و آنها کسانی هستند که کوشش در سخن‌چینی داشته‌اند.

۱۷- عده‌ای وارد می‌شوند که دست‌هایشان بسته شده باشد و استخوان‌های ایشان از یکدیگر جدا شده باشد و ایشان کسانی هستند که در دنیا به ظلم و ستم سیلی و لطمه‌ای به روی مسلمانان زده باشند.

۱۸- عده‌ای وارد می‌شوند که به صورت آدمیانند اما در نهایت حقارت و پستی باشند و آنها کسانی هستند که در دنیا ستم کنند بر فقراء و تکبر ورزند بر آنها و کوچک شمارند ایشان را.

۱۹- عده‌ای وارد می‌شوند که مارهای بزرگ و بلندی برایشان مسلط باشند و آنها کسانی هستند که در دنیا تازیانه ستم در دست داشته باشند.

۲۰- عده‌ای وارد می‌شوند که هفتاد هزار ملک بر او تازیانه زنند و آنها کسانی هستند که در دنیا نسبت زنا بر مرد مسلمان یا زن مسلمانی دهند و افتراء، بر ایشان بندند.

۲۱- عده‌ای وارد می‌شوند که از زهر عقربها و مارها گوشت‌های صورت ایشان ریخته باشد و بوی عفونتی از ایشان بلند شود که اهل محشر از آن متأذی باشند و ایشان کسانی هستند که در دنیا شراب نوشیده باشند.

۲۲- عده‌ای وارد می‌شوند که از فروج و عورت‌های آنها چرک و خون زیاد بیرون آید و چنان عفونتی از آنها ظاهر می‌شود که اهل جهنم از آنها متأذی باشند و آنها کسانی هستند که در دنیا با زنان شوهردار زنا کنند.

۲۳- عده‌ای وارد می‌شوند که مارها و عقربها مسلط باشند بر ایشان و آتش افروخته باشد در بدن ایشان، و آنها کسانی هستند که در دنیا زنا کنند با زنی اعم از مسلمانان یا غیر مسلمانان.

۲۴- عده‌ای وارد می‌شوند که بوی کثافات ایشان بدتر باشد از لاشه مردار که تمام اهل محشر از تعفن آن متأذی شوند و آنها کسانی هستند که در دنیا لواط کنند با مردان و پسران.

۲۵- عده‌ای وارد شوند که قطعه‌ای از زمین آتش شود و طوقی گردد بر گردن آنها و آنها کسانی هستند که در دنیا غصب نمودند خانه یا زمین مسلمانی را.

۲۶- عده‌ای به صورت سگ وارد می‌شوند و فرشتگان بسیاری او را عذاب کنند تا داخل دوزخ گردند و ایشان کسانی هستند که در دنیا فحش می‌دادند.

۲۷- عده‌ای وارد شوند در چرک و کثافات زناکاران و ایشان کسانی هستند که در دنیا بهتان بر مسلمانان زدند.

۲۸- عده‌ای وارد شوند در حالی که لجام آتشین بر دهان ایشان خورده و آنها کسانی هستند که پسران را از روی شهوت بوسیده‌اند.

۲۹- عده‌ای وارد می‌شوند که دستهای ایشان بسته شده باشد به گردنشان و با ایشان فرشتگانی باشند که سرزنش کنند ایشان را، سرزنش سختی و بگویند این اشخاص کسانی هستند که منع کردند خیر کمی را از خیر بسیار.

۳۰- عده‌ای وارد شوند که دو زبان دارند که بیرون آمده یکی از پشت و دیگری از جلو، در حالی که شعله می‌کشند از آتش تا افروخته کنند جسد او را و گفته شود این است آن کسی که در دنیا دو رو و دو زبان بوده.

#### ۴- صحنه منتشر شدن نامه‌ها:

خلاصه آنچه که از شرع انور در این باره رسیده آن که یکی از صحنه‌هایی که در قیامت دیده می‌شود نامه‌هایی مانند ریزش برف از بالا فرو می‌ریزد و هر یکی از آنها به دست کسی می‌رسد، یا ملائکه به دست ایشان می‌دهند، نیکوکاران نامه عملشان به دست راست و بدکاران به دست چپ داده می‌شود چون نظر در آن نامه کنند به خاطر آورند تمام اعمالی را که از اول عمر تا به آخر مرتکب شده بودند. ناله‌ها و فریادها بلند شود که ای وای این چه نامه‌ای است که فروگذار نکرده نه کوچکی را و نه بزرگی را.

در این هنگام مردم احوال مختلفی خواهند داشت. بعضی می‌بینند که پاره‌ای از اعمال نیکوی آنها ثبت نشده و اعتراض می‌کنند، به آنها گفته شود در اثر فلان عمل این عمل از نامه شما حذف شده، بعضی انکار کنند، اعمال زشت خود را. در اینجا است که گواهان متعدد گواهی دهند از ملائکه و قطعات زمین و زمان و اعضاء و جوارح خود شخص و غیر ذلک.

درباره بعضی از مؤمنین که مرتکب بعضی از معاصی شده‌اند چنین رسیده، چون نظر نماید در نامه عمل خود از بیم و خوف اعمال ناشایسته خود بندهایش به لرزه درآید، ندا از جانب پروردگار به او برسد که ای بنده من، آیا در این نامه گناهی نوشته‌ایم که نکرده باشی یا از



حسناات تو چیزی مانده که ننوشته باشیم؟ گوید: ای آقای من تو عادلترین و بهترین حکم کنندگان هستی، پس ندا رسد که ای بنده من آیا شرم نکردی و از عقوبت من نترسیدی که مرتکب معصیت شدی و جرأت نافرمانی من نمودی، پس بنده از نهایت خجالت و شرمساری گوید: پروردگارا من بد کردم و خطا نمودم و تو خداوند کریمی، مرا در میان خلق رسوا مکن که در این وقت همه نگرانند بر من، و هر گناهی که بر او شمرده گوید ای آقای من آتش جهنم بر من گواراتر است از خجالت، پس ندا رسد فلان گرسنه را سیر کردی، به خاطر داری؟ و احسان کردی به برادر مؤمن، و در بیابان کعبه صدای لیبیک به درگاه من بلند کردی و روزی از ترس عقوبت من جوی آب از دیده‌هایت روان کردی و چشمها از ترس عقوبت من از نامحرمان پوشیدی.

در آن حال رو سفید و دلشاد گردد و تاج شاهی بر سر و زیورهای بهشتی در بر او کرده، امر شود به جبرئیل که بپوشاند مرا و کرامت مرا به او بنما.

پس چون روانه شود نامه خود را گشوده و به مؤمنان بنماید و از روی افتخار گوید: بگیریید، بخوانید نامه مرا، والی آخر- تا آنکه داخل بهشت شود.

تفصیل این صحنه را به کتب اخبار و تفاسیر مراجعه فرمائید، از جمله آیات ذیل سوره اسراء آیه ۱۳ و ۱۴ و ۷۱، سوره الحاقه آیه ۱۹ الی ۲۶، و سوره انشقاق آیه ۷ و سوره سجده آیه ۱۹ الی ۲۴،

۵- صحنه حساب:

یکی از مراحل که برای اهل محشر است صحنه حساب است، البته این مطلب هم مانند سایر مطالب باب معاد تفصیلش باید به آیات و اخبار مربوطه مراجعه شود، اما خلاصه و فشرده آنچه که از شرع انور در موضوع صحنه حساب رسیده و فهمیده می‌شود این است که خدای تعالی خودش به حساب جمیع خلائق رسیدگی می‌کند، در مدت بسیار کمی، پس از این رسیدگی، مردم به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- آنانکه حسابشان روشن است که باید برای همیشه به دوزخ بروند و هیچ راه چاره‌ای برای آنها نیست.

۲- آنانکه حسابشان روشن است که باید برای همیشه به بهشت بروند.

۳- آنها که حسابشان روشن است که چه مدت و چه مقدار و چه نوع باید معذب باشند تا بعد از آن به بهشت بروند.

در اینجاست که مردمانی که غیر از دسته دومند به تلاش می‌افتند برای اینکه شاید راه نجاتی پیدا کنند، لذا عده بسیاری اعتراضاتی دارند که مأمورین حضرت حق به اعتراضات آنها جوابهای علمی و عملی داده و دوباره برای آنها روشن می‌کنند که حساب آنها یک مو پیش و پس نیست و عده‌ای از راه توسل به انبیاء عظام و اوصیاء کرام و سایر صلحا دست و پائی می‌کنند که شاید واسطه شوند تا خدای کریم آنها را ببخشد.

#### نکته قابل توجه و دقت راجع به حساب:

بطوریکه از مجموع آیات و اخبار راجع به قیامت خصوص راجع به حساب فهمیده می‌شود، حساب عبارت است از روشن نمودن واقعیت و اثر عمل که سرانجام چه نتیجه بخشیده.

اکنون برای روشن شدن مطلب به مثالهای ذیل کاملاً توجه و دقت فرمائید.

مثال یک: مثلاً شخص مجاهدی به کوشش خود در مدت عمرش ده نفر از کسانی که منحرف از راه مستقیم حق بوده‌اند آنها را ارشاد کرده، سپس این ده نفر در اثر اینکه خودشان ارشاد و هدایت شده‌اند و گو بحسب وظیفه باشد هر کدام در مدت عمرشان حداقل ده نفر دیگر را هدایت کرده، پس در اثر کوشش شخص اول یکصد و ده نفر هدایت شده‌اند و همچنین اگر حساب کنیم تا دامنه قیامت چه بسا ده میلیارد نفر شوند، پس نتیجه این یک عمل شخص مذکور در قیامت این است که ده میلیارد نفر هدایت شده‌اند و همینطور حساب کنید اگر شخص دیگری در مدت عمرش

ده نفر را گمراه کرده باشد چه نتیجه‌ای خواهد داشت. حال از باب مثال ده نفر گفته شد. ولی خدای تعالی کاملاً حسابش دقیق است. در این سلسله تا قیامت حتی یک نفر را هم از قلم نمی‌اندازد. سپس باز در این هم حساب است که هر یک از اینها تا چه حدی هدایت شده‌اند. و در اثر این مقدار هدایت چه عملهای نیکی از آنها سرزده و هر عملی از لحاظ معنوی، وزنه‌اش چه اندازه بوده و چه اثری در جامعه و دین گذاشته و الی آخر که ما نمی‌دانیم. حاصل اینکه در تمام اینها مو به مو حساب است. چه نیک باشد و چه بد.

**مثال دو:** مثلاً شخصی یک مؤسسه خیریه بنیاد کرده، مانند مدرسه دینی یا مریضخانه یا چیز دیگری، تأثیرات اینها تا هر کجا که برسد همه‌اش حساب دارد، مثلاً در این مدرسه چند نفر عالم شد و عالمیت آنها چه نتایجی داشت، همچنین تا دامنه قیامت تمام نتایج آنها حساب می‌شود. یا از طرف دیگر در اثر این عمل چه کسانی تشویق شدند و از آنها هم عمل خیری سرزد و تا دامنه قیامت هر یک چه نتایجی بخشید همه‌اش حساب دارد، و همچنین است اگر کسی مؤسسه شرعی بپا کند، کاملاً دقت فرمائید که مطلب خیلی مهم است.

**مثال سه:** مثلاً شخصی زکوة مالش را داد، به مستحق هم داد، اما آیا به عالم داد یا به جاهل داد اگر به جاهل داد آیا با نبودن عالم به جاهل داد یا با بودن عالم به جاهل داد، اگر با بودن عالم به جاهل داد، آیا عالم در مضیقه ماند یا نه، اگر در مضیقه ماند نگران شد یا نه؟ اگر نگران شد سستی در عملش کرد یا نه، اگر سستی در عمل کرد اثری در جامعه و دین کرد یا نه، اگر تأثیر کرد اثرش چه بود و همچنین اثر آن اثر چه بود، الی یوم القیامة، حال در مثال یک طرفش ذکر شد اما در حساب خدای تعالی از هر جهت حساب دارد، عمل نیک باشد یا بد.

**مثال چهار:** مثلاً شخصی کاسبی کرد، طبق رساله فقیه هم کاسبی کرد، حتی کسبش از کسبهای مکروه هم نبود اما قصدش و همتش از این کاسبی خدمت به مسلمین بود یا جمع مال یا چیز

دیگر، و در هر صورتی چه نتایجی بخشید همه‌اش حساب دارد. دیگر محصلین عزیز خودشان حدیث مفصل از این مُجمل بخوانند، چه اگر صد هزار مثال گفته شود به اتمام نخواهد رسید و این مثالها که زده شد از باب نزدیک کردن مطلب به ذهن بود، و اَلَّا واقعیّت مطلب کجا و این مثالها کجا؟! بسیار بسیار با هم فاصله دارند، و لذا بروید سخنان خاندان عصمت (ص) را مطالعه کنید و ببینید که چقدر آن بزرگواران سفارش می‌فرمودند که ای مردم خود حساب عمل خود کنید قبل از آنکه حساب شما را بکنند. چه نیکوست که آدمی دقت در عمل خود داشته باشد و حساب کند اثر عمل خود را.

#### ۶- صحنه سؤال از رُسل و اُمم:

یکی از مراحلی که برای اهل محشر است صحنه سؤال است که از اول شخص عالم وجود یعنی از حضرت خاتم (ص) گرفته تا تمام انبیاء و اوصیاء و سایرین از همه ایشان خدای تعالی یک باز پرس می‌کند و برگفته آنها گواه می‌طلبد، اما سؤال از انبیا از امر تبلیغ است و سؤال از اُمم از اعمال ایشان خواهد بود.

طالبین تفصیل مراجعه کنند به کتب اعتقادی باب معاد قسمت یا فصل سؤال از رُسل و اُمم یا به تفسیر آیه مبارکه ۱۰۹ سوره مائده یا آیه مبارکه ۶ و ۷ سوره اعراف.

#### ۷- صحنه احتجاج حضرت رب العزّه:

یکی دیگر از صحنه‌های روز قیامت صحنه احتجاج حضرت حق است. (احتجاج در لغت به معنای حجت و دلیل آوردن است.) و این صحنه برای کسانی است که اعتراضاتی دارند، مثلاً یکی می‌گوید چون به من جمال دادی لذا به فساد افتادم، حضرت حق دیگری را حاضر می‌کند که جمالش از او خیلی نیکوتر است و به فساد نیفتاده و می‌فرماید: این شخص که جمیل‌تر از تو بود، پس چگونه خودداری کرد؟

یا مثلاً کسی می‌گوید چون من کارم سخت بود لذا روزه‌ام را خوردم، خدای تعالی شخص دیگری را که کارش از او سخت‌تر بوده و روزه‌اش را هم گرفته حاضر کرده و می‌فرماید این شخص که کارش از تو سخت‌تر بود. و همچنین در سایر موارد. خلاصه اگر بخواهیم به زبان عوامانه بگوئیم خدای تعالی در قیامت محکوم کسی واقع نمی‌شود. بلکه هر کسی در مقام مُحَاجَّه با حضرت حق برآید محکوم خواهد شد، برای تفصیل مطلب، مراجعه به آیات و اخبار مربوطه شود.

#### ۸- صحنه نصب موازین اعمال:

آیات و روایات بسیاری راجع به این صحنه می‌باشد از آن جمله در آیه مبارکه ۸ سوره اعراف فرموده: وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ وَ سَنَجِدُنَا أَعْمَالًا فِي رُجُوعٍ يَوْمَئِذٍ نَبْذُكَ فِي سَمَاءٍ مَدْمُومَةٍ تَخْرُجُ فِيهَا الْوِزْنُ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. البته در علم عقاید گفتگو درباره چگونگی این صحنه فراوان است، لکن از طرفی با اجمال سازش ندارد، و از طرف دیگر آنچه لازم است در این باره ما معتقد باشیم این است که پروردگار مهربان ما در روز قیامت میزانی نصب می‌فرماید از برای سنجیدن اعمال مردمان، دیگر بیش از این واجب نیست بر ما، و نیز در این باره بیش از این مطالعه برای مبتدی در خور نیست تا گفته شود، به کتب مفصله رجوع کنند، پس بحث مفصل آن بعهده عقاید تفصیلی خواهد بود.

#### ۹- صحنه صراط:

این صحنه نیز یکی از صحنه‌های پرهول و هراس قیامت است، فشرده و مجمل آنچه از شرع انور در این باره رسیده آنکه صدای مهیبی از دوزخ برخیزد به طوری که اگر مرگ در قیامت بود از هیبت آن همه می‌مردند و آتشی از دوزخ زبانه کشد که دور تمام خلایق را بگیرد مانند حلقه انگشتری، و در همین وقت است که تمام خلایق فریاد نمایند رَبُّ نَفْسِي نَفْسِي جَزِئِي خَاتَمِ (ص) که عرض کند رَبِّ اُمَّتِي اُمَّتِي سپس پلى کشیده شود بر روی آتش جهنم از محشر به بهشت و تمام مردم باید از این پل عبور کنند بطور حتم، و اما احوال عبودر مردم از این پل مختلف خواهد

بود، از برای بعضی بسیار آسان و در نهایت سرعت است و از برای برخی در کمال عُسرت و دشواری است. برای بقیه بین بین است.

مؤمنین دارای نوری هستند که چون نور آنها تا هر کجا به آتش جهنم برسد سرد و سلامت گردد و بطوریکه از جهنم ندا بر خیزد که ای مؤمن زود بگذر که نور تو حرارت مرا فرو نشانید و دیده می‌شود عده زیادی فرو می‌ریزند در آتش از روی پل، مانند پروانه‌هایی که خود را به آتش اندازند، و ملائکه در اطراف فریاد می‌کنند که ای خداوند بردبار حلیم بیامرزش ایشان را و در گذر از گناهان ایشان و به فضل خود با ایشان معامله فرما و به سلامت بگذران ایشان را و از این قبیل دعاها کنند.

در چندین موضع جلوی مردم را می‌گیرند برای بازپرسی که اختصاراً به هفت عدد آنها اکتفا می‌شود:

۱- بازپرسی از ایمان خالص به عقائد حقه از وحدانیت حق تعالی گرفته الی آخر.

۲- بازپرسی از نماز.

۳- بازپرسی از زکوة.

۴- بازپرسی از روزه.

۵- بازپرسی از حج.

۶- بازپرسی از طهارت.

۷- بازپرسی از مظلومه ناس.

تفصیل این مطلب را می‌توانید در کتب مفصله اعتقادی و اخبار مطالعه فرمائید.

۱۰- صحنه شفاعت:

شفاعت در لغت به معنای خواهش کردن است و در اصطلاح علماء علم عقائد و شرع شفاعت عبارتست از: خواهش کردن در نزد حضرت حق تعالی برای گذشتن از تقصیر کسی. البته تفصیل این مطلب باید مراجعه شود به آیات و اخبار مربوطه، فقط آنچه گنجایش این مختصر است فهرست چند نکته می‌باشد راجع به شفاعت.

۱- آنکه اعتقاد به اصل مسأله شفاعت از مسائل اتفاقی جمیع فرّق مسلمین است.

۲- آنکه شفاعت منحصر به روز قیامت است و آنچه که بعضی آیات و اخبار دلالت دارد بر اینکه حضرات معصومین (ص) از برای بعضی عاصیان در همین دنیا طلب آمرزش می‌کنند اصطلاحاً این را شفاعت نگویند و همچنین است آنچه وارد شده که در هنگام مرگ سفارشاتى به مأمورین می‌شود، زیرا شفاعت عبارت است از خواهش نمودن در نزد امرِ هنگام مجازات که از تقصیر مقصر در گذرد.

۳- آنکه شفاعت کنندگان بطور کلی کسانی هستند که آبروی در نزد حضرت احدیت دارند. البته ناگفته پیداست که شفاعت هر یک بقدر منزلت و آبروی ایشان خواهد بود. در نزد پروردگار متعال از اول شخص عالم وجود یعنی حضرت خاتم (ص) گرفته تا ائمه هدی و سلسله جلیله انبیاء (ص) و ملائکه و سایر مؤمنین.

۴- آنکه هیچ شفيعی بدون اذن پادشاه روز جزا شفاعت نمی‌تواند بکند، بلکه خود نمی‌کند.

۵- شفاعت کنندگان فقط کسانی را شفاعت می‌کنند که خدای تعالی از دین آنها راضی باشد. از جمله آیاتی که راجع به مسئله شفاعت می‌توانید از آنها استفاده کنید:

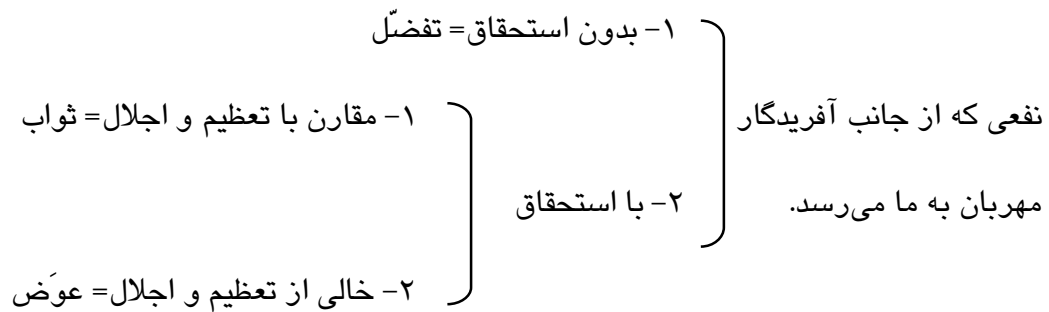
سوره بقره آیه ۴۸ و ۱۲۳ و ۲۵۵، سوره الاسراء آیه ۷۹، سوره طه آیه ۱۰۹، سوره انبیاء آیه ۲۶  
الی ۲۸ سوره شعرا آیه ۱۰۰ و ۱۰۱، سوره سبأ آیه ۲۳، سوره دخان آیه ۴۰ و ۴۲ سوره نجم آیه  
۲۶، سوره المدثر آیه ۴۸.

### بخشایش پروردگار مهربان

انواع نفعهایی که از جانب پروردگار مهربان به ما می‌رسد:

نفعی که از جانب حق تعالی به بنده می‌رسد، یا به استحقاق است، یا بدون استحقاق، دومی را  
تَفَضُّلٌ گویند.

اما اولی: یا مقارن با تعظیم و اجلال است یا خالی از تعظیم و اجلال، اولی را ثواب و دومی را  
عَوَضٌ گویند.



**ثواب:** ورود به بهشت بدون داشتن ثواب ممکن نیست، زیرا بهشت محلی است که آدمی در آن به  
فیض کامله حق تعالی نائل می‌گردد و فیض کامله همان ایصال منافی است که مقارن با تعظیم و  
اجلال باشد. و تعظیم و اجلال کسی که استحقاق نداشته باشد عقلاً قبیح است و خدای تعالی هم  
فاعل قبیح نیست، و از همین جهت است که مؤمنین به سبب ایمانشان استحقاق ورود به بهشت را  
پیدا می‌کنند، اگر چه عمل صالح نداشته باشند بلکه بالاتر از این اگر چه مدتهای زیادی در دوزخ  
معذب گردند به سبب اعمال زشتشان، و روی همین حساب غیر از اهل ایمان وارد بهشت نخواهند  
شد ابداً، اگر چه ظاهراً عمل صالحی از آنها سرزده باشد، زیرا عمل صالح بدون ایمان از روی



قصده قُربت نخواهد بود قطعاً، و لذا استحقاق پیدا نمی‌کند. (البته مطلب بسیار فشرده است که بدون تشریح کامل استاد، حاقّ مطلب قابل درک برای مبتدی نیست).

**عَوْض:** ستمهایی که در دنیا از جانب دیگری به شخص وارد می‌گردد در قیامت خدای عادل عوض آن ستم را از ظالم گرفته و به مظلوم می‌دهد، البته به مقدار ستمی که وارد شده نه کمتر و نه بیشتر.

**تَفْضُل:** کسانی که در قیامت فقط به صرف ایمانشان استحقاق ورود به بهشت را دارند، اما از نظر عمل صالح تهیدستند و یا دارای عمل زشتی بوده‌اند، حال یا بقدر عمل زشتشان معذب گشته و یا به شفاعت، تقصیراتشان بخشیده شده، خداوند بخشنده مهربان تفضلاً از نعم بیشمار خود به آنها ارزانی می‌دارد.

**تبصره:** بعضی از مؤمنین که در دنیا به عللی فاقد بعضی از نعم شده‌اند، مثل اینکه زلزله‌ای شده و در اثر این حادثه بعضی نعم مانند نعمت سلامتی یا مال یا غیره از مؤمنی سلب شده اگر چه از نظر واقع تمام نعمتها مال خدای تعالی است و دراین دنیا به عاریت به ما داده شده و کسی چیزی از آفریدگار عالم طلبکار نیست. اما چون از طرفی پروردگار مهربان ما فیاض است و از طرف دیگر نهایت لطف را به بندگانش دارد، خصوص به مؤمنین بالاخص در آخرت، لذا خدای بخشنده تفضلاً نعم بسیاری به کسانی که نعمتی در دنیا از آنها سلب شده است می‌بخشد.

**گناه تا چه حدی قابل بخشایش است؟**

در دنیا: تا قبل از آنکه شخص یقین به مرگ خود کند مثلاً تا پیش از آنکه فرشته مرگ را ببینند تمام گناهان با توبه واقعی بخشیده می‌شود.

اما در آخرت: گناهان بطورکلی به سه دسته تقسیم می‌شود:

۱- آن گناهی که اصلاً قابل بخشایش نیست.

۲- آن گناهی که پس از مقدار معین عذاب بخشیده می‌شود.

۳- آن گناهی که قابل بخشش است.

اما آن گناهی که قابل بخشش نیست کفر و نفاق و شرک به آفریدگار جهان و جهانیان است و آن ثابت است بوجوه بسیاری از ادله شرعیّه و عقلیه.

اما شرعاً پس آیات و روایات بسیاری است که برای نمونه تذکر سه آیه ذیل کافی است.

۱- آنکه پروردگار حکیم در آیه مبارکه ۱۶۸ سوره نساء فرموده: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ**

**اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ** بطور حتم آنانکه کافر شدند و ظلم نمودند نمی‌آمزد خدای تعالی آنها را.

۲- در سوره منافقین از اول سوره سخن در پیرامون منافقین است تا آنکه در آیه ششم

می‌فرماید: **سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ** خطاب به حضرت خاتم (ص)

است که چه طلب آمرزش کنی برای منافقان یا نکنی هرگز نمی‌آمزد خدای تعالی ایشان را.

۳- در آیه مبارکه ۴۸ سوره نساء فرموده: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ**. به طور حتم خدای تعالی

نمی‌آمزد آنان را که مشرک به او تعالی باشند.

اما عقلاً پس برای درک مطلب دانستن سه مقدمه لازم است.

مقدمه اول: معنای ایمان، کفر، نفاق و شرک باید دانسته شود.

ایمان: در علم عقاید راجع به معنای ایمان بحث بسیار مفصّلی است که از عهده عقاید اجمالی

خارج است، اما فشرده مطلب پس از تحقیق مفصل این است که ایمان عبارت است از: « اعتقاد قلبی

به خدای واقعی و رسول همان خدا و آنچه که همان رسول از جانب آن خدا آورده است.

خوب دقت فرمائید که قلباً باید به اینها معتقد باشد و صرف دانستن، اعتقاد نیست، علاوه بر معتقد

بودن به زبان هم باید اقرار کند.»

اگر این دو مطلب واقعاً درست باشد لازمه‌اش این است که عمل به ارکان دین هم بنماید. اما اینکه گفته شد علاوه بر اعتقاد قلبی باید بزبان هم اقرار کند، پس شاهد براین از شرع انور بسیار است از آن جمله خدای تعالی راجع به فرعونیان که معجزات حضرت موسی (ع) را دیدند و یقین کردند که پیغمبر است اما انکار آن نمودند، در آیه مبارکه ۱۴ سوره نمل فرموده: **وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ** و منکر شدند به آن آیات یعنی تکذیب نمودند آن را در حالی که یقین داشتند که آن معجزات از جانب خدای تعالی است. پس ایشان یقین به قلب داشتند اما اقرار به لسان نداشتند. و اما راجع به اینکه اقرار به لسان تنها بدون اعتقاد قلبی هم ایمان نیست شواهد شرعی بسیار است از آن جمله در آیه مبارکه ۸ سوره بقره می‌فرماید: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ** و بعضی از مردمان کسانی هستند که می‌گویند به زبان، ایمان آوردیم به خدای یگانه و روز قیامت و حال اینکه نیستند ایشان گرویدگان و تصدیق‌کنندگان.

پس ملاحظه فرمودید که آیه مبارکه نفی ایمان فرموده از کسانی که اقرار به لسان دارند.

**کفر:** اما کفر عبارتست از عدم ایمان.

**نفاق:** قلب نسبت به اعتقاد دارای چهار حالت است، اما زبان سه حالت دارد، در جدول زیر ملاحظه فرمائید.

احوال قلب چهار است				احوال زبان سه است.
خَلْوِ قَلْبٍ از این حالات	اعتقاد غیر مطابق با واقع	اعتقاد مطابق با واقع بدون دلیل	اعتقاد مطابق با واقع از روی دلیل	
نفاق	نفاق	ایمان تقلیدی	ایمان صحیح	اقرار
نفاق یا کفر	نفاق یا کفر	نفاق یا کفر	نفاق یا کفر	انکار
نفاق یا کفر	نفاق یا کفر	نفاق یا کفر	نفاق یا کفر	سکوت

پس از ضرب ۳ در ۴، ۱۲ صورت مطابق جدول می‌شود که ده صورت آن نفاق است، یکی ایمان صحیح و دیگری ایمان تقلیدی است.

**تبصره:** مخفی نماند آنچه شایع است، نفاق عبارتست از آنکه اعتقاد قلبی نداشته باشد، اما به دورغ با زبان اقرار کند، پس در این صورت فقط شِقِّ ۳ و ۴ نفاق و بقیه کفر است.

**ایمان تقلیدی:** پس بسیار مشکل است یافت شدن کسی که ایمان تقلیدی مطابق با واقع بدون دلیل داشته باشد، زیرا به هر حال از یک راهی برای او قطع حاصل شده و اَلَّا اگر متزلزل باشد، و احتمال خلاف آن رابدهد پس این ایمان نیست لذا آنهایی هم که قائلند بر اینکه اگر اتفاقاً ایمان تقلیدی مطابق با واقع شد معتقد ناجی است چنین بیان کرده‌اند که مقصود در عقاید این است که یقین قطعی داشته باشد واقع را، حال از هر راهی شد.

اما تقلید در عقاید اگر از روی تعصب باشد پس قطع برای چنین کسی حاصل نیست و باتفاق جمیع ملل و مذاهب تقلید در اصول دین حرام و تحقیق واجب است. (بحث مفصل این مطلب در اوایل عقاید تفصیلی مسطور است.)

**شرک:** سخن در پیرامون توحیدهای چهارگانه در اوایل بحث گذشت. پس هرکس اقرار و اعتقادش خلاف یکی از توحیدهای چهارگانه باشد مشرک است.

خلاصه و نتیجه: از بیانات گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که مؤمن کسی است که: نسبت به اوامر و نواهی آفریدگار خود متوجه است و همواره کوشش می‌کند که رضایت ولی نعمت خود را بدست آورد تا در نتیجه به فیض کامله حق تعالی نائل گردد.

اما کافر یا منافق یا مشرک کسی است که اصلاً اعتنایی به عظمت آفریدگار جهان و جهانیان ندارد و آنچه دلش خواست همان را انجام می‌دهد ولو مخالفت با امر حضرت رب العزت داشته باشد.

مقدمه دوم: کفر یا نفاق یا شرک بزرگترین توهین به عظمت نامتناهی حضرت رب العزت است برای توضیح مطلب دقت در مثال ذیل فرمائید:

فرض کنید طفلی را بر سر راهی افکنده باشند و سلطانی بر این طفل بگذرد و ببیند او را در حالی که آلوده به انواع کثافات و مبتلا به اقسام امراض بلکه در شرف مرگ است. فوراً فرمان سریع صادر فرماید در وضع بهبود این طفل پس از آن مربیان مخصوص بر او گمارده تا او را از تعلیمات کودکستانی گرفته تا از دانشگاه فارغ التحصیل کنند، سپس او را فرماندار یکی از استانهای خود کند، خلاصه آنکه در مدت عمر از هیچگونه محبتی درباره او دریغ نفرماید.

اما متقابلاً این طفل مذکور اصلاً اعتنایی به منعم و ولی نعمت خود نداشته باشد بلکه اصلاً اعتنایی به مقام سلطنت نکند و ابداً توجهی بمقررات مملکتی نداشته باشد، بلکه آنچه دلش خواست آن کند، ولو مخالفت با سلطان باشد، البته با فرض اینکه این شخص تا قدرت دارد دست از یاغی‌گری با سلطان بر نخواهد داشت.

آیا عقل سلیم و وجدان هر صاحب وجدانی حکم نمی‌کند اینکه این طفل دیروز و یاغی امروز بزرگترین جنایت را مرتکب شده و بالاترین توهین را نسبت به مقام سلطان نموده است؟ و حال اینکه این سلطان ولو سلطنت تمام روی کره زمین را داشته باشد باز سلطنتش از حیث مکان محدود است، چه از مسلمیات است که کره زمین محدود است، این سلطان ولو هزارها سال هم

سلطنت داشته باشد باز سلطنتش از حیث زمان هم محدود است، زیرا مسلم است از یک روزی سلطنتش شروع شده و بالاخره روزی هم ختم می‌شود.

حال اگر سلطانی باشد که نه مقامش محدود بحدی است و نه قدرتش و نه علمش و نه سلطنتش و نه عظمتش و نه حیاتش بلکه اصلاً هیچ حدی درباره آن ذات مقدس متصور نیست.

تازه کی قابل مقایسه است یکی فردی را که این سلطان او را از نیستی به هستی آورده و از همان هنگامیکه بوجود آمده از خود که چیزی نداشته بلکه به انواع نعم نامتناهی او را متنعم گردانیده، چشم بینایش داده، گوش شنوایش داده، زبان گویایش داده، قوای ظاهری و باطنیش بخشیده، در عالم رَحْم او را پرورانیده و حفظش فرموده، قبل از آمدنش به دنیا پیشاپیش وسیله زندگیش فراهم فرموده، برایش زمین پهناور گسترانیده، انواع عناصر و جماد و نبات و حیوان آفریده، ابر و مه و باد و کواکب را به خدمتش گماشته، برای رسیدن به سعادت ابدیش ارسال رُسل و انزال کتب فرموده، انبیاء عظام و اوصیاء کرام فرستاده، محبتش در دل پدر و مادر جای داده تا در تربیت او کوشا باشند، پلیدیها و زشتی‌هایش را از نظر پدر و مادر مخفی داشته تا از او مُنْزَجِر نگردند، الی غیر النَّهایه که اگر تا صبح قیامت شماره کُنّی به اتمام نخواهد رسید.

اگر بنده‌ای به مقام و عظمت چنین مُنعمی اصلاً بی‌اعتنا باشد و آنچه دلش خواست آن کند ولو مخالفت با فرمان چنین سلطانی داشته باشد، آیا کسی باورش می‌آید که فردی وجود داشته باشد و درک نکند که این جنایت بزرگترین توهین به عظمت نامتناهی حضرت رب العزّت است، مضافاً بر اینکه پروردگار مهربان ما بی‌نیاز محض است و سود طاعتش عاید خود خلق خواهد بود.

مقدمه سوّم: عقلای عالم همیشه به کیفیت و چگونگی جنایت می‌نگرند نه به کمیت و مقدار آن و این مطلب از نظر عقل و وجدان بقدری واضح است و عمومیت دارد که در تمام دنیا عرفاً فرق می‌گذارند، بین کسی که مثلاً یک جنایتی درباره یک فرد عادی کرده باشد و فرد دیگری که عین

همان جنایت را درباره رئیس یک مملکتی کرده باشد، زیرا می‌گویند توهین به رئیس یک مملکت توهین به همه آن مملکت است، مثلاً اگر مملکتی ده میلیون جمعیت داشته باشد اگر کسی به رئیس این مملکت توهین کند می‌گویند این شخص به یک نفر توهین نکرده بلکه به ده میلیون نفر توهین کرده و لذا برای سخن و امضاء رئیس این مملکت هم ارزشی قائل می‌شوند به اندازه ارزش سخن و امضاء ده میلیون نفر و هم چنین اگر کس دیگری رئیس یکصد میلیون نفر باشد ارزش سخن و امضایش بیشتر و جرم توهین به او بیشتر خواهد بود، بالجمله هویت طرف در توهین و جنایت عقلاً مطرح است و هر مقدار شخصیت و عظمتش بیشتر باشد جرم جنایت و توهین به او بالاتر خواهد بود.

حال اگر توهین و جنایت درباره یک عظمت نامتناهی باشد به حکم عقل و وجدان جرم آن نامحدود است قطعاً پس از دانستن این سه مقدمه اکنون برگردیم به اصل مطلب، یعنی اقامه دلیل عقلی قاطع غیر قابل تشکیک بر اینکه گناه کفر یا شرک یا نفاق قابل آمرزش نیست اصلاً.

چنانکه روشن گشت کفر و نفاق و شرک بزرگترین توهین و جنایت به یک عظمت نامتناهی است و جنایت و توهین به چنین عظمتی اگر چه کوچکترین جنایت هم باشد جرمش نامحدود است عقلاً. پس کفر و نفاق و شرک به طریق اولی جرمش نامحدود خواهد بود، قطعاً و یقیناً، و جرم نامحدود نامش با خود اوست یعنی جرمی که عقوبتش پایان پذیر نیست مساویست با گناهی که قابل آمرزش نیست. اما آن دو قسم دیگر که قابل بخشش است در قیامت یا بعد از مقداری عذاب در جهنم.

پس بطور کلی گناهیانی است که غیر از کفر و نفاق و شرک باشد و توجه به این نکته را هم نباید فراموش کرد که تمرد از امر و نهی آفریدگار جهان و جهانیان کوچک ندارد و همه بزرگ است نهایت بعضی نسبت به بعضی فرق می‌کند. مثلاً نظر از روی ریشه گناه بزرگی است، اما عمل زناشویی غیر مشروع گنااهش بزرگتر از آن است بالجمله بفرض یک گناه کوچکی هم اگر باشد

مرتکب آن عقلاً استحقاق عذاب ابدی دارد. زیرا جنایتی است درباره یک عظمت نامتناهی و این مطلب عقلی را قرآن کریم هم تأکید فرموده چنانچه در آیه مبارکه ۲۳ سوره جن فرموده: مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنْ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا، هر کس نافرمانی کند خدای تعالی و رسولش را پس نتیجه این نافرمانی این می‌شود که قطعی است برای او آتش دوزخ که جاودانند در آن آتش برای همیشه.

بنابراین پس چگونه مؤمنین گناهکار بالاخره به بهشت می‌روند؟! چند جهت دارد:

۱- آنکه مؤمنین چون به سبب ایمانشان استحقاق بهشت را پیدا کرده‌اند اگر چه به سبب گناهانشان نیز مستحق عذاب گشته‌اند لکن خدای بخشنده بفضل و کرم خودش می‌بخشد و از تقصیراتشان می‌گذرد البته اکرم‌الاکرمین است.

۲- آنکه پروردگار مهربان ما نسبت به تمام مردم نهایت مهربانی را دارد چنان که از زبان پیغمبرش در کلام مجیدش این مطلب را به عبارتهای مختلفه کراراً تذکر داده، از آن جمله در آیه مبارکه ۱۴۳ سوره بقره می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ آیه مبارکه از نظر ادبی دارای چند تأکید است که در لغت فارسی آن واژه که حاق معنای همه این تأکیدات را برساند نداریم، مگر آنکه به همین مقدار در ترجمه اکتفا کرده و بگوئیم:

خدای تعالی بی‌نهایت به مردم مهربان است و سابقه نامهربانی هرگز از او تعالی ندیده و نشنیده‌ایم. نمی‌بینی بنده‌ای که عمری است روزی حق تعالی را می‌خورد و فرمان دشمنش را می‌برد باز هم با او طوری رفتار می‌کند که گو اینکه از معاصی او اصلاً اطلاعی ندارد. راستی بنده تا چه اندازه باید پست و رذل باشد که چنین پروردگاری دیگر به او اعتنا نکند بالجمله به رحمت و اسعاهش می‌گذرد از بدی مردم، تا آنجا که منجر به فعل قبیح نگردد البته ارحم‌الرحمین است.



۳- آنکه آفریدگاری که قدرت نامتناهی دارد چون ببیند بنده مؤمن خود را در نهایت اضطرار و بیچارگی بطور حتم دست گیریش فرماید: **الْبَتَّةُ مُجِيبٌ دَعْوَتِ الْمُضْطَرِّينَ** است.

۴- آنکه غنی بالذات است چون ببیند بنده مؤمن خود را که در صحرای محشر تهی دست از عمل صالح است آقایی می‌فرماید: **الْبَتَّةُ أَجْوَدُ الْأَجْوَدِينَ** است.

خلاصه آن ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال است به بهانه‌های مختلف تا آنجا که ممکن باشد از بندگان خود دستگیری می‌فرماید.

«گفتگوی بسیار کوتاهی در پیرامون آثار کارهای نیک و بد آدمی در آخرت»

پس، از این نظر عمل آدمی نیز دارای تقسیماتی است که بعضی از آنها از قرار ذیل است:

۱- پاره‌ای از گناهان اثرش این است که تمام اعمال نیک صاحبش را فاسد و باطل می‌کند مانند ارتداد و همچنین بعضی از اعمال نیک تمام گناهان صاحبش را از بین می‌برد مانند اسلام و توبه واقعی.

۲- بعضی از گناهان است که پاره‌ای از حسنات را از بین می‌برد مانند این روایت از حضرت صادق (ع) رسیده که هرکس یک بار شرب خمر کند تا چهل روز نمازش قبول نیست. (محاسن برقی ج ۱ ص ۱۲۵) بر این مضامین روایات بسیار است.

و بعضی از حسنات است که بعضی از گناهان را از بین می‌برد، مانند بسیاری از اعمال و دعاها، منجمله در کتاب محاسن برقی ج ۱ ص ۵۱ حدیثی از حضرت صادق (ع) نقل نموده که فرمودند آن حضرت، هر کس بعد از نماز واجب به همان حال که نشسته است ده بار بگوید: **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا أَحَدًا صَدَمًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا**. خدای بخشنده چهل میلیون گناه او را می‌بخشد و چهل میلیون حسنه برایش می‌نویسد، و مانند این است که ۱۲ بار قرآن کریم را قرائت کرده باشد الی آخر حدیث شریف.

توجه: نظیر حدیث گذشته بسیار است، در اینجا ممکن است برای بعضی از بیخبران سؤالی پیش آید که بگویند اگر این طور باشد ما می‌رویم چهل میلیون گناه می‌کنیم بعد از آن هم این دعا را می‌خوانیم همه آنها محو می‌شود.

این قبیل احادیث ممکن است برای بعضی شگفت آور باشد که چگونه یک عمل به این کوچکی این همه اجر دارد، بعضی از عوام هنگامی که به این گونه روایات برخورد می‌کنند می‌گویند ما با این همه ثواب می‌خواهیم چه کنیم؟ یک خانه هزارمتری که در بهشت به ما بدهند ما را بس است.

اما دسته اول: باید بدانند که منحصراً اعمال نیک را از متقین می‌پذیرند، چنانکه خود حضرت رب‌العزت از زبان پیغمبرش در کلام مجیدش در سوره مائده آیه ۲۷ فرموده **أَمَّا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** یعنی این مطلب چکش خور ندارد که منحصراً خدای تعالی عمل از متقین می‌پذیرد پس آنها که تقوی ندارند میلیاردها بار هم که این دعا را بخوانند برای آنها هیچ سودی ندارد. و اگر گویند پس از انجام معصیت توبه می‌کنیم و متقی می‌شویم و این دعا را می‌خوانیم جبران مافات می‌شود در اینجا باید گفت اگر موفق به توبه واقعی شوید و متقی هم بشوید البته چنانست که می‌گوئید، اما از کجا معلوم است که:

اولاً: شما موفق به توبه شوید و قبل از توبه چنگال مخوف مرگ گریبان شما را نگیرد مگر شما سندی از خدای تعالی گرفته‌اید که تا توبه نکنید نمیرید. نمی‌بینید که در میان مردم تعداد پیرها از جوانان خیلی کمتر است و این خود دلیل روشن است که یک هزارم جوانان به پیری نمی‌رسند.

گویی که کنم توبه پس از پیری ها از مرگ جوانان مگرت نیست خبر

ثانیاً: فرض محال، محال نیست. فرض اینکه شما قطع داشته باشید که ده سال دیگر مثلاً از عمر شما باقی است و با خود بگوئید ۹ سال دیگر هم گناه می‌کنم پس از آن توبه می‌کنم، با اینکه چنین امری برای کسی میسر نیست فرضاً اگر هم بشود حال توبه برای چنین کسی بوجود نخواهد

آمد قطعاً، مگر خرق عادت بشود، و الاً عادتاً محال است بوجود آمدن حال توبه برای چنین کسی، چنانکه بزودی در بحث توبه این مطلب بخوبی روشن خواهد شد. ان شاء الله تعالی.

اما دست دوم: که مُصَرِّ به معصیت هستند لکن بجهت غفلتی که آنها را فرا گرفته تعجب می‌کنند از این همه ثواب برای یک عمل به این کوچکی، اینها را باید به دو نکته توجه داد:

**نکته اول:** آنکه در موضوع جود و احسان، هویت طرف را باید در نظر گرفت، مثلاً کسی در مقابل کاریکه به شما گفته و انجام داده‌ای، بنا دارد به شما احسانی بنماید، آن کس یا بخیل است یا سخی، حال در صورتی که سخی باشد باز این شخص در کدام درجه از درجات جود و سخاوت است، فرق می‌کند، حال فرض کنید کسی باشد که به آخرین درجه جود و سخاوتیکه بشر ممکن است به آن برسد. آن کس تا آن درجه رسیده باشد تازه قدرت و توانائی او شرط است، ممکن است بشری به حد اعلای این صفت رسیده باشد اما تمام دارائی او پنج تومان باشد، فرد دیگری به همین درجه از سخاوت رسیده باشد که مالیه او یک میلیون تومان باشد، یا فرضاً کس دیگری باشد که تمام ملکهای روی زمین بنام او قباله باشد، تمام پولها و طلاها و جواهرات دنیا همه از آن او باشد و ایضاً در صفت جود و سخا به اعلاء درجه رسیده باشد آیا احسان تمام افراد مذکور یکسان خواهد بود؟

مسئله جواب منفی است آیا اگر شخص آخری به اندازه شخص اولی احسان کند تعجب آور نیست؟ آن شخصی که ثروتش ۵ تومان است اگر یک تومان احسان کند و آن کسی که فرضاً تمام ثروت کره زمین مال او باشد یک میلیون تومان هم احسان کند، باز اولی بیشتر احسان کرده چون او یک پنجم ثروتش را داده اما این یک صدم هم نداده، آری:

اگر بریان کند بهرام گوری      چون پای ملخ باشد زموری

بنابراین آن ذات مقدّسی که جودش نامحدود است و خزانهاش اراده‌اش می‌باشد: اگر هر فرد از مخلوقاتش بخواهند از او به اندازه تمام مخلوقاتش و به همه بدهد نقصانی بخزینهاش وارد نمی‌آید، آیا تعجب آور است که در مقابل یک عمل کوچک چنین احسانی بفرماید؟ و لذا سخن بالاتر از اینهاست بلکه مافوق تصور است و این کوچکترین نمونه بود از احسانش به بندگانش که به عرض رسید.

راستی به تصور احدی نمی‌رسد که تا چه حدی ضرر می‌کنند آنان که تا قدرت دارند اطاعت چنین ذات مقدّسی نکنند.

**نکته دوم:** عقیده ما و از مسلمیات در شرع انور است که بهشت جائی است که غصّه و کدورتی در آنجا نیست. یکی از چیزهایی که باعث کدورت و ملال می‌شود تکرار است، مثلاً شما اگر وارد بر شهری شوید در آنجا روز اول نان جوین خشکی و روز بعد از نان تازه‌ای و روز بعد نان و خورشی و همچنین روز به روز وضع خوراک شما بهتر باشد و تکرار نشود از حیث خوراک برای شما حزن‌ی نخواهد بود، ولی اگر برای همیشه و تمام اوقات غذای شما یکسان باشد و تکرار شود ولو بهترین غذاها باشد شما مکرّر می‌شوید، همچنین حساب کنید از حیث لباس و مسکن روی این حساب در بهشت تکرار نباید باشد چون موجب حزن است و عمر بهشت هم پایان پذیر نیست و این معنا را خوب باید دقت داشت.

شما فرض کنید اگر یک تن ارزن باشد تعداد آنها چقدر است، مسلم است که تعدادش بسیار زیاد است، حال اگر هزار تن شود که تواند شماره کند آنها را، اکنون با کمال دقت فرض کنید هر چه خدای تعالی ملک دارد اعم از آنهائیکه به تصور ما بیاید یا نه، مثلاً اگر همه و همه آنها را پر از ارزن کنند و هر یک صد هزار میلیون سال که بگذرد فقط یک عدد از ارزنها را به کنار بگذارند تا این ارزنها تمام شود، باز از نو پر کنند ایضاً عمل سابق تکرار شود. و بدین منوال یکصد هزار

میلیارد مرتبه که پر کنند و خالی کنند یک چنین مدت سرسام آوری که بگذرد آیا عمر شما در بهشت تمام می‌شود؟ ابدأ تازه اول عمر شماست، زیرا چیزی که پایان ندارد همه وقت اول اوست. حال دقت کنید یک چنین عمر پایان ناپذیری که تکرار هم در آن نیست چقدر ثواب شما لازم دارید و چقدر توشه برای چنین راه دوری باید بردارید؟! پس هر چه ثواب بدست آوری باز کم است، ای امان از دوری راه و کمی توشه.

۳- بعضی از گناهان اثرش این است که همانند گناه دیگری بحساب او نوشته می‌شود، مثل گمراه کردن کسی، و ایضاً بعضی از کارهای نیک است که این اثر را دارد که همانند کارهای نیک دیگری به حساب او نوشته می‌شود مانند ارشاد کردن کسی.

۴- بعضی از گناهان است که سبب می‌شود حسنات شخصی به دیگری منتقل گردد یا سیئات دیگری به او منتقل شود، مانند: غیبت در صورتیکه رضایت غیبت شده را حاصل نکند. **تنبیه:** اقسام و انواع گناه و ثواب بسیار است اما ذکر تمام آنها با اختصار سازش ندارد، خصوصاً در بعضی از آنها سخن کشیده می‌شود به جائی که مطالب علمی است و در خور مبتدی نیست، پس بحث مفصل آن بعهده عقاید تفصیلی خواهد بود.

### **آیا در روز قیامت تکلیف کسانی که در دنیا حجت برای آنها تمام نشده چیست؟**

آنچه از شرع انور در این باره استفاده می‌شود این است که تمام افرادی را که چنین باشند در محلی از صحرای محشر جمع کنند و از برای ایشان تکلیف آید پس هر کس به تکلیف عمل نمود و از امتحان برآمد به جنت خواهد رفت و الاً به دوزخ. و امتحان ایشان چنان است که آتشی نمایان گردد و حق تعالی ایشان را امر فرماید به دخول در آن آتش. پس آنهایی که به جهت اجرای امر حضرت رب العزت وارد آن شوند آتش برایشان سرد و سلامت خواهد بود و آنها که مخالفت کنند مأمورین عذاب آنها را به دوزخ برند.

«آیا اطفالی که قبل از تکلیف از دنیا بروند حال ایشان در قیامت چگونه است؟ چون عملی

نکرده‌اند که بدان استحقاق ورود به جَنَّت داشته باشند؟»

اما اطفال مؤمنین را خدای تعالی ملحق به پدرانشان می‌فرماید و به بهشت می‌برد به جهت روشنی

چشم ایشان چنانچه در آیه مبارکه ۲۱ سوره طور فرموده: **بِإِيمَانِ الَّذِينَ أَحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ** یعنی بسبب

ایمان پدران ملحق سازیم به ایشان فرزندان خرد ایشان را.

اما اطفال کفار اتفاق علمای عقاید شیعه است که داخل در دوزخ نمی‌شوند، حال داخل در جنت

می‌شوند یا محل دیگر، اختلاف است لکن اخبار بسیار دلالت دارد بر این که ایشان هم جزء همان

کسانی هستند که اتمام حجت برای آنها نشده.

### چند مطلب مختصر راجع به بهشت:

۱- آنکه هم اکنون خلق شده و موجود است و آیات و روایات بسیاری بر این مطلب دلالت می‌کند،

از آن جمله در آیه مبارکه ۸۹ سوره توبه فرموده: **أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ**

فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی مهیا و آماده ساخته است ذات احدیث، منعم حقیقی بقدرت کامله خود

برای مؤمنین (که در آیه قبل آنها را وصف کرد) بهشت‌ها و بوستانهاییکه از زیر درختان آنها

جاریست نهرهای خوش‌گواری در حالیکه ایشان برای همیشه در آن بهشت می‌باشند و این

خودکامیابی بسیار بزرگی است.

۲- آنکه این بهشت موجود که برای همیشه مؤمنین در آنجا خواهند بود در مافوق و خارج از این

زمین و آسمانهاست از جمله دلائل شرعی اینکه پروردگار توانا در سوره والنجم، معراج رفتن

پیغمبر خاتم (ص) را یادآوری فرموده تا آن که از آیه مبارکه ۱۳ الی ۱۵ چنین می‌فرماید: **وَلَقَدْ رَءَاهُ**

**نَزَّلَهُ أُخْرَى** همانا دید پیغمبر (ص) بار دیگر جبرئیل را بصورت اصلی خود **عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى** در

نزد سِدْرَتُ الْمُنْتَهَى که درختی است مافوق آسمان هفتم عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى نزد آن سدره است بهشتی که جایگاه متقیان است.

۳- بزرگیش مافوق تصور بشر است، از جمله آیاتی که دلالت بر این مطلب دارد آیه مبارکه ۱۳۳ سوره آل عمران است که می‌فرماید: *وَسَارِعُو إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَشِّرُوا بِمَا كُنْتُمْ أَعْمَلُونَ* و نیز *وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ* و نیز *وَأَعَدَّ لِلْمُتَّقِينَ أَجْرًا عَظِيمًا* بشارت می‌دهد که برای متقیان آماده شده است برای متقیان.

مفسرین تصریح کرده‌اند بر اینکه مقصود از عرض تحدید نیست، بلکه چون تصور بشر از نظر سعه و وسعت بیش از این نیست یعنی آن محلی که عرضش به نهایت درجه رسیده پس طولش چقدر خواهد بود.

۴- هر گونه لذتی اعم از روحانی و جسمانی برای اهل بهشت می‌باشد و اشتباه کرده‌اند بعضی از غیرمسلمین مانند عده‌ای از فلاسفه که قائل شده‌اند به اینکه لذات بهشت فقط روحانی است و اشتباه ایشان ثابت است به وجوه بسیاری از ادله شرعی و عقلی.

اما عقلاً: پس اولاً اتفاقی است که ورود به بهشت برای رسیدن به فیض کامله فیاض علی الاطلاق است و اگر لذات فقط روحانی باشد این می‌شود که فیض ناقصه نه کامله، ثانیاً در باب عدل ثابت است که خدای تعالی اصلح به حال بندگان را بجا می‌آورد و از بدیهیات است که اصلح به حال ایشان است هر دو نوع لذت هم روحانی و هم جسمانی، ثالثاً حساً و عقلاً و شرعاً ثابت است که پروردگار مهربان ما نهایت لطف را به همه بنده‌گانش دارد خصوص به مؤمنین بالاحص در دارالسلام خود، و چنین لطفی اقتضاء می‌کند که هر دو نوع لذت را برای بندگان ایجاد بنماید.

دلایل عقلی علمی دیگری بر این مطلب است که در خور مبتدی نیست، زیرا که موکول بر مقدماتی است.

اما شرعاً: پس آیات کلام مجید زیاده از هفتاد آیه است که بعضی از آنها ذکر خواهد شد.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى: چنانچه در سابق هم اشاره‌ای شد دست تأویل در این همه دلایل صریحه شرعی گشودن نه از شأن مؤمنین واقعی به کلام الله مجید است. زیرا که قرآن کریم کتاب هدایت بشر است، پس باید طوری باشد تا مردم آن را بفهمند، بلی گاهی به جهات چندی یک مطلب را بطور مبهم می‌فرماید نه آنکه سراسر قرآن کریم معماً باشد چه اگر چنین باشد دیگر کتاب هدایت بشر نمی‌تواند بود.

آری عده‌ای از مردم این طورند که اول به فکر ناقص خود دینی برای خود درست می‌کنند، سپس می‌خواهند قرآن کریم را با دینی که برای خود تراشیده‌اند تطبیق کنند. این است که دست به تأویل آیات الهی می‌گشایند و نمی‌خواهند عقیده خود را به قرآن کریم عرضه بدارند.

وقتی با کسی برخورد کردم او می‌گفت دلیل عقلی بر معاد جسمانی نداریم و اتفاقاً از خود هم تحقیقی نداشت، نقل کرد از قول یکی از فلاسفه که او گفته دلیل عقلی نداریم بر معاد جسمانی اما چون شارع گفته ما قبول می‌کنیم. البته با آن شخص سخن ما بطول کشید از جمله گفتم: آقای محترم تو از خود که تحقیقی در این موضوع نداری و تقلید و تقلید هم در اصول دین حرام است. گفت من می‌دانم که آن فیلسوف عقلش از من بیشتر بوده روی این حساب قول او را می‌پذیرم.

گفتم: اگر چه برخلاف واقع باشد باز هم می‌پذیری؟ عزیزم! صرف بزرگی نام اشخاص تورا فریب ندهد آن فیلسوفی که تو می‌گوئی شرع را قبول داشته؟ پس خدائی که وعده داده لذات جسمانی ایجاد فرماید و تصریح کرده به معاد جسمانی بیش از پیش، آیا عقلاً خلف وعده هم می‌فرماید بطور قطع جواب هر دو سؤال منفی است، چنانچه در محل خود ثابت است پس عقل حکم می‌کند



که قطعاً معاد، جسمانی است چون خدای قادر صادق الوعد، وعده داده، حال قطع نظر از دلائل عقلی دیگر که داریم.

و این سخن از کسی که ادنی شعوری داشته باشد و برایش ثابت باشد قدرت و صادق الوعد بودن حضرت حق ابداً صادر نمی‌شود. پس آن فیلسوف یا چنین سخنی نگفته یا اگر گفته از ترس چماق تکفیر گفته نه از روی عقیده.

**تبصره:** متجاوز از ۲۶۰ آیه در قرآن کریم و نیز اخبار کثیری در اوصاف بهشت می‌باشد، ذکر آیات و احادیث با اختصار سازش ندارد، طالبین می‌توانند از جمله مراجعه فرمایند به جلد هشت بحار از صفحه ۷۱ الی ۲۲۲ و حتی آنهایی که سواد عربی نداشته باشند می‌توانند آیات را از بحار اخذ کرده سپس به تفاسیر فارسی مراجعه فرمایند اگر چه در این باب کتاب‌های بسیاری است الا اینکه بحار جامع‌تر از سایر کتب است، بنابراین، اوصافی که بعداً گفته می‌شود فشرده شده‌ای از آن آیات و اخبار است.

البته ذکر اوصاف بهشت آنچنان که هست از عهده بشر خارج، بلکه در این عالم خارج از درک بشر است و لذا در اخبار و آیات هم کلیاتی فرموده‌اند، مانند آیه مبارکه ۷۱ سوره زُخرف که فرموده: *وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ وَ فِيهَا رِزْقٌ غَيْرٌ مُّضْتَرٌّ وَ فِيهَا فِيهَا رِزْقٌ غَيْرٌ مُّضْتَرٌّ وَ فِيهَا رِزْقٌ غَيْرٌ مُّضْتَرٌّ* و آنچه خواهد نفوس مؤمنین و آنچه لذت برد چشمهای ایشان و نیز در آیه مبارکه ۱۷ سوره سجده فرموده: *فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* یعنی هیچ کس نمی‌داند چه روشنی چشمی پنهان شده یعنی خدای تعالی پنهان کرده برای متقین به جهت پاداش آنچه که عامل آن بوده‌اند و باید هم این طور باشد چون عالم، عالم دیگرست، چنانچه اگر در رَحِمِ به شما می‌گفتند پس از این عالم به عالمی خواهی رفت که روشن است دارای انواع میوه‌جات، است میلیاردها مرتبه از اینجا بزرگتر است، هیچ یک اینها را درک نمی‌کردی.

آری، آیا چه تصور می‌کنند آن محلی را که فیاض قادر مطلق برای پذیرائی از عزیزان خود آفریده آن مهمان سرائی که میزبان آن آفریدگار تمام عوالم وجود، جَلَّتْ عَظْمَتُهُ و مهمان‌های آن انبیاء و ائمه هدی و شهداء و موحدان و بندگان نیکوکار و سکنه آن ملائکه مقربین و حوریات می‌باشند چگونه می‌شود وصف کرد و آنچه که در آیات و اخبار توصیف شده برای تقریب به ذهن بوده، مثلاً در وصف یکی از بهشت‌ها چنین رسیده که دیواری بدور آن بهشت است که خشتی از طلا و خشتی از نقره و خشتی از یاقوت است، این مطلب در این جا ممکن است در اذهان بعضی چندان جلوه‌ای نداشته باشد، زیرا که تصور می‌کند در ذهن خود یک دیوار خشتی را که سفید و زرد و سرخ باشد، اما اگر توجه داشته باشد به اینکه طلا و یاقوت آن عالم و ایضاً نحوه ترکیب آنها به یکدیگر غیر از این عالم است و طوری است که تا نبیند نمی‌تواند تصور کند آن وقت قدری به ذهن نزدیک می‌شود چنانچه خود حقیر حدود پانزده سال قبل ملک‌الموت را با لباسهای فاخری در خواب دیدم و آن لباسها با این که لباس بود و در ذهن خودم هست که چگونه بود ولی هنوز نتوانستم چگونگی آن لباسها را وصف کنم فقط همین قدر می‌توانم بگویم نگاه به او بی‌اندازه لذت بخش بود و باز عاجزم از آنکه آنچه در ذهن دارم راجع به این موضوع را به زبان آورم. پس بعضی از اوصاف که برای تقریب به ذهن رسیده با توجه به سخنان گذشته عبارت از وجوه ذیل است:

۱- بهشت هشت طبقه است، البته نه مانند عمارت هشت طبقه بلکه طور نیست که ساکنین هر یک از این بهشت‌ها آن دیگری را می‌بینند بمانند ما که ستاره‌ای را می‌بینیم، پس آنها عبارتند از:

۱- جَنَّتِ النَّعِيمِ	۲- جَنَّتِ الْخُلْدِ
۳- جَنَّتِ الْقَرَارِ	۴- جَنَّتِ عَدْنِ
۵- جَنَّتِ الْمَأْوَى	۶- جَنَّتِ الْفَرْدَوْسِ
۷- جَنَّتِ السَّلَامِ	۸- جَنَّتِ النُّورِ

۲- سنگ ریزه‌های بهشت از مروارید است.

۳- بهشت دارای گوناگون زیادی است که بی‌اندازه زیباست.

۴- دارای درختان و میوه‌های گوناگون لذت بخشی است که از جمله آن درخت‌ها درخت طوبی است که اصل آن در خانه حضرت خاتم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) است و نیست خانه و قصری در بهشت مگر آنکه شاخه‌ای از آن درخت در آن قصر باشد و لباس و حُلّ اهل بهشت از آن درخت است و بر هر شاخه‌ای سبدهائی است که در آن سبدها لباس‌های بهشتی است و از برای هر مؤمنی هزار هزار سبد و در هر سبد هزار هزار حُلّه است به رنگهای مختلفه که هیچ یک از آنها شبیه به دیگری نخواهد بود.

و ایضاً این شاخه دارای میوه گوناگون است و در هر شاخه کوچک صد قسم میوه است که هر قدری از آن میوه‌ها چیده شود در جای آن روئیده شود.

۵- دارای چشمه‌ها و نهرهای روان از انواع مشروبات بهشتی است، بعضی از آنها بسیار معروف است، از جمله نهرهای معروف چهار نوع نهر است که پروردگار مهربان ما در آیه مبارکه ۱۵ سوره حضرت محمد (ص) از آن خبر داده، چنانچه فرموده: *مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ وَصَفَ بَهْشَتِي كَمَا وَعَدَ دَادَةَ شَدِيدًا بِرَهِيْزِ الْكَوْكَبِ*. فیها أَنهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ اسْنٍ در بهشت نهرهائی است از آبی که متغیر نیست.

(یعنی رنگ و طعم و بوی آن از حالت اصلی تغییر نکند بخلاف آب‌های دنیا که متغیر شود به مرور زمان) *وَ أَنهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ* و نهرهائی است از شیر که متغیر نگردد طعم آن (یعنی ترش نگردد بجهت طول مدت، مثل شیرهای دنیا) *وَ أَنهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ* و نهرهائی است از شراب بهشتی که مَبْرًا است از سُكْرٍ و حمار و غیر ذلک فقط صرف لذت و خوشگوار است برای

آشامندگان و أَنهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى و نهرهائیست از عسل خالص خلقتاً (یعنی مانند عسل‌های دنیا نیست که از فضولات زنبورها و آلوده به موم و غیره باشد).

یکی دیگر از نهرهای معروف بهشت نهر کافور است که سرچشمه آن در خانه حضرت خاتم (ص) است، و از آنجا که به خانه‌های انبیاء و مؤمنین جاری می‌شود و آیات و اخباری راجع به وصف نهر کافور است که اختصاراً از ذکر آنها خودداری شد.

یکی دیگر از چشمه‌ها و نهرهای معروف بهشت نهر سلسبیل است که اصل آن سرچشمه آن در جَنَّتِ عَدْنِ است و مفسّرین در وجه نامیدن این نهر به سلسبیل سخنها دارند.

یکی دیگر از نهرهای معروف بهشت نهر زنجبیل است و نیز آیات و اخباری در توصیف این نهر رسیده و سرچشمه آن از روی عرش است.

یکی دیگر از نهرهای معروف بهشت نهر رحیق است. در توصیف این نهر آیه و اخبار ایضاً زیاد است.

یکی دیگر از نهرهای معروف کوثر است که سرچشمه آن از زیر عرش است و در ذیل آیه شریفه: **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ** سخنان بسیاری از خاندان عصمت رسیده از جمله اینکه پیغمبر خاتم (ص) فرمود به امیرالمؤمنین که یا علی، کوثر نهری است که جاری می‌شود از زیر عرش خدای تعالی، آب‌های آن سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از کره، سنگ ریزه‌های آن از زبر جَدُّ و یاقوت و مرجان است، گیاهش از زعفران، خاکش از مشک، و بنیادش از زیر عرش خدای عز و جل است.

۶- دارای تخت‌های سلطنتی است که در آیات و اخبار بسیاری آن تخت‌ها وصف شده.

۷- دارای فرشته‌های بهشتی است که از آنها پروردگار مهربان ما به عبارات مختلفه در آیات متعدده تعبیر فرموده مانند: اسْتَبْرَقُ و سُنْدُسٌ و رَفْرَفٌ و عَبَقَرِيٍّ و غیره که حقیقت آنها برای ما فعلاً غیر معلوم است تا انشاء الله تعالی برویم و ببینیم.

۸- از ظرف‌های بهشتی نیز تعبیر فرموده به آباریق و کأس، که حقیقت اینها نیز مانند فرشها می‌باشد.

۹- لباس اهل بهشت از حریرهای بهشت است که مرصع به انواع جواهرات بهشتی است.

۱۰- خدمت گزاران بهشت از حوریات و غلمان و ولدان که پسران ساده و کامل از معرفت و ادب و حُسن و جمالند، تعدادشان بی‌اندازه زیاد است.

۱۱- بهشت داربقاء و قرار است و هرگز کسی از آن جا بیرون نرود و نمیرد و خود درک این معنا بس لذت بخش است.

۱۲- تمام اشیاء بهشتی دارای فهم و شعورند و این خود آنقدر لذت بخش است مافوق تصور.

۱۳- در بهشت آفات و امراض و خستگی و درد و رنج و هم و غم و اندوه و پیری و امثال ذلک نباشد بلکه، دارِ بی‌نیازی و ثروت و قدرت و شوکت و جلال است.

۱۴- در بهشت سرما و گرما و تاریکی یا نور زنده وجود ندارد، روشنی اهل بهشت از نور خود اهل بهشت خصوصاً از نور حضرت محمد (ص) و آلش (ص) می‌باشد.

۱۵- در بهشت حقد و حسد و کینه و دشمنی و اذیت و آزار ابداً وجود ندارد. بجای آن دوستی و محبت و رضاء و خشنودی از یکدیگر می‌باشد.

۱۶- تمام مؤمنین از حیث اندام و جوانی و جاهت و امثال ذلک به بهترین وجه می‌باشند.

۱۷- اهل بهشت مبرا از کثافات دنیویّه‌اند، مانند فضولات غذا و چرک و امثال ذلک و دفع غذاهای ایشان، به این طریق است که عرقی خوشبوتر از مشک از بدن آنها بیرون می‌آید.

۱۸- در بهشت مرغان بسیار زیبایی بطور فراوان و به انواع مختلفه وجود دارند که به نغمه‌های بسیار خوش می‌خوانند.

۱۹- در بهشت انواع درختهایی است که از جمله آنها درختی است که چون باد، بر آنها بوزد، چنان نغمه‌های خوشی از آنها بشنوند که هرگز نشنیده باشند و این برای کسانی است که از ترس خدای تعالی از نغمه‌های حرام خودداری کرده‌اند.

۲۰- در بهشت تمام خوراکیها دائمی است، مثل دنیا نیست که در فصلی باشد دون فصلی.

۲۱- در بهشت انواع خوراکیها و آشامیدنیها بقدری زیاد است که خدای تعالی شماره‌اش را می‌داند و همه وقت، همه نوعش برای همه آماده است.

۲۲- در بهشت انواع مرکوبات دلربا و لذت بخشی است که نظیر آن در دنیا دیده نشده و به تصور نیاید، خصوص برای بعضی مرکبهای پیشاپیش در محشر آورده می‌شود تا سوار آن شده وارد بهشت شوند.

۲۳- زنها و حوریات بهشت از نهایت زیبایی، مافوق تصور بشر است و برای هر مؤمنی به تعداد بسیار زیادی از آن حوریات است که یکی از دیگری زیباتر، نه مانند زنان دنیا که آلوده به کثافات باشند، در عین آن زیبایی نهایت درجه محبت و دوستی بصاحبان خود دارند، بس مؤدب و خوش صوت و خوش گفتار و نیک کردارند، اخبار و آیات وارده درباره زوجات بهشت بس شگفت آور است، رجوع به کتب احادیث و تفاسیر کرده مطالعه فرمائید.

۲۴- برای هر یک از مؤمنین در بهشت تاج و تخت و ملک سلطنتی است نه مانند تاج و تخت و سلطنت دنیا که آلوده به غم و غصه باشد، بلکه در تمام ملک خود به اراده تصرف می‌کند و برای پست‌ترین مؤمنین در اول ورود به بهشت زیادتراً تمام روی کره زمین ملک و مملکت آباد شده آن هم آباد بهشتی نه دنیائی و بعداً هم رو به تزايد است.

۲۵- از برای پست‌ترین اهل بهشت در اول ورود به آن آنقدر از مال و ملک و ثروت و خدمتگزار باشد که اگر تمام اهل بهشت را بخواهد دعوت کند، وسیله پذیرایی در یکی از منازل او خواهد بود و احتیاج به منزل دیگر ندارد.

۲۶- یکی از لذات بهشت تکریم آفریدگار عالمیان است، بنده مؤمن خود را، و راستی قلم از تحریر و بیان از تقریر آن عاجز است.

۲۷- زیارت اهل بهشت است، انبیاء عظام و اوصیاء گرام و اولیاء خدای تعالی را.

۲۸- همجوار بودن با نیکان خود بس لذت آور است.

۲۹- به میهمانی رفتن و دعوت کردن اهل بهشت است یکدیگر را، خصوصاً میهمانی‌های انبیاء و اولیاء و پیغمبر خاتم (ص) و اوصیاء کرام او (ص).

۳۰- تمام نعم اهل بهشت از مادی و معنوی رو به تزاید است.

این بود مختصری از لذایذ بهشت، ولی حتماً آیات و اخبار مربوطه را مطالعه فرمائید تا خوب درک کنید که راستی چقدر بخود ستم کرده کسی که سرمایه عمر خود را به باطل گذرانیده.

صاحباً عمر، عزیز است غنیمت دانش گوی خیری که توانی ببر از میدانش

ولذا بزرگان یک ساعت از عمر خود را نمی‌گذاشتند به هدر برود.

### چند مطلب مختصر راجع به دوزخ:

۱- آنکه هم اکنون مخلوق و موجود است و آیات و اخبار بسیاری دلالت بر این مطلب دارد، از آن جمله خدای عادل در آیه مبارکه ششم سوره فتح فرموده: **أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ آمَادَةً** و مهیا ساخته است خدای تعالی برای منافقان جهنم را.

۲- آنکه این جهنم موجود آنچه از آیات و اخبار استفاده می‌شود خارج از این زمین است.

۳- آنکه در جهنم هم عذاب‌های جسمانی است و هم روحانی و هر آن دلیلی که در جسمانیت بهشت گفته شد اینجا نیز مطلوب است.

مختصر فهرستی از اوصاف دوزخ که از مفاد آیات قرآن کریم و اخبار خاندان عصمت (ص) بدست می‌آید.

۱- درک حقیقت معنای عذاب دوزخ در این دنیا برای کسی میسر نیست. همچنانکه درک حقیقت لذت بهشت میسر نبود مگر بطور نمونه‌هایی که حقیقت را به ذهن نزدیک کند، آری چگونه می‌شود تصور کرد حقیقت آن عذابی را که از سخط و غضب الهی برخاسته است، خوب دقت فرمائید خدائیکه اصدق الصادقین است اصلاً داعی ندارد که گزاف گویی کند، کراراً در کلام مجیدش فرموده که «بد جائی است دوزخ» آنجائی را که خداوند عالمیان بفرماید بد جایی است آن هم با تأکیدات بسیار بفرماید که اگر بخواهیم تأکیدات را به زبان عوامانه مثال بزینم مثل این است که شما به کسی بگویی این مطلب که می‌گویم چکش خور ندارد، جداً می‌گویم مطلب از این قرار است والله و بالله جز این نیست که می‌گویم و این سخنان را کراراً بگوئی، این را می‌گویند تأکید زیاد، در قرآن، کریم متجاوز از ۳۳۰ آیه راجع به دوزخ و عذاب آن داریم، اخبار که الی ماشاء الله، رجوع کنید به جلد هشت بحار از ص ۳۲۲ الی ص ۳۲۹ حتی آنها که سواد عربی ندارند آیات را از بحار اخذ کرده و به تفاسیر فارسی رجوع کنند، بطور حتم مطالعه فرمائید و ببینید که آفریدگار ما چقدر تأکید کرده که ما راه دوزخ را اختیار نکنیم و بخود ستم روا مداریم و بالجمله یکی از اوصاف دوزخ این است که «بدجائست» و بقدری بد است مافوق تصور بشر.

۲- اهل دوزخ بدن‌هایشان بزرگ می‌شود مانند کوهی و گوشت و پوست بدن ایشان هرگاه پخته و سوخته شود از نو گوشت می‌روید تا عذاب آنها منقطع نگردد.



۳- دوزخ هفت درب دارد که از هر کدام عده‌ای را وارد می‌کنند و هفت طبقه است، بعضی فوق بعضی، نه مانند بهشت که طبقات آن در عرض هم می‌باشد، پائین‌ترین طبقه آن جهنّم است، طبقه دوم لظى است طبقه سوم حُطَمَة و طبقه چهارم سَقَر و طبقه پنجم جحیم، طبقه ششم سَعیر، طبقه هفتم هاوِیَة. از برای هر طبقه کوهها و دره‌ها و صحراها و جایگاههای مختلف برای عذاب بسیار است. بالاترین طبقه آن محل گناهکاران از اهل توحید است که به شفاعت، و کَرَمِ اکرم‌الاکرمین نجات می‌یابند. و پائین‌ترین طبقه آن محل منافقین است و جانوران و گزندگان وحشتناک در طبقات دوزخ فراوان است، آیات و روایات بسیاری راجع به چگونگی جایگاههای مختلفه عذاب در دوزخ رسیده، حتماً مطالعه فرمائید.

۴- خود اهل دوزخ بقدری بدمنظر و زشت می‌باشند مافوق تصور و مأمورین عذاب هم بی‌اندازه بد هستند.

۵- حرارت در دوزخ بقدری زیاد است که برای فهماندن به بشر نمی‌شود آن را روی درجه تعیین کرد، اما در روایات خاندان عصمت چنین رسیده که اگر یک حلقه از زنجیرهایی که در گردن اهل دوزخ خواهد بود، به دنیا بیاورند، تمام دنیا از حرارت آن می‌سوزد، حال ببین برای حرارت دوزخ آیا درجه‌ای می‌توانید تصور کنید؟

۶- عفونت خوراکیها و آشامیدنیها بلکه لباسهای اهل عذاب یا دوزخ بقدری زیاد است که برای فهماندن به بشر سُفرای حق چنین فرموده‌اند که اگر یک قطعه از لباس اهل جهنم را به آسمان دنیا بیاویزند از عفونت آن ذی روحی در دنیا زنده نمی‌ماند.

۷- دوزخ خانه‌ای است که تاریک است و نوری در آنجا وجود ندارد، باد به تن اهل آن خانه هرگز نمی‌وزد، از برای مریضهای اهل آن خانه شفایی نیست، از برای دردهای اهل آن خانه هرگز دوايي نیست، از برای جراحات اهل آن خانه هرگز مرهمی نیست. خانه‌ای است که رحم در آنجا

وجود ندارد، دعا‌های اهل آن خانه هرگز به اجابت نمی‌رسد، به ناله‌های اهل آن خانه کسی ترتیب اثر نمی‌دهد. هم‌نشینان آنها بدترین خلایقند.

آبهای آن بدتر از آهن ذوب شده است، خوراکیهای آن از نهایت تلخی و زهرآلودگی و سوزندگی و عفونت مافوق تصور بشر است.

۸- مأمورین عذاب طوری آفریده شده‌اند که از عذاب اهل جهنم لذت برند، همانند لذتهایی که اهل بهشت از نعمتهای آن برند، و هرگز نافرمانی حق نکنند و بجای آورند آنچه که مأمورند.

۹- هر گاه اهل آتش به مأمورین گویند آخر شما چرا به ما رحم نمی‌کنید؟ در جواب گویند: اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ به شما رحم نکرده از ما چه توقع دارید؟

۱۰- اهل آتش از رحمت ارحم الراحمین بدورند و خود آفریدگار عادل و ملائکه و دیگران سرزنش کنند آنها را، سرزنش سختی، و مسخره کنند اهل بهشت ایشان را و حسرت‌ها و پشیمانی‌ها برای ایشان بسیار است.

**تبصره:** آنچه گفته شد فهرستی از فهرست هم نمی‌شود. بر شما باد مطالعه آیات و اخبار مربوطه و نیکو توجه فرمائید آن کدام عاقل است که اعتقاد به تمام آنچه تاکنون گفته شده باشد باز معصیت کند، اصلاً چگونه می‌شود با توجه به همه این امور غفلت کند با عقیده جازم به امور گذشته، اصلاً غفلت معنی ندارد.

سخن کوتاه کنم هر کس که پایه عقایدش به آن مرتبه‌ای نرسیده که او را باز دارد از آنچه که موجب سخط و غضب آفریدگار عادل است و نیز کسی که پایه عقایدش نرسیده است به آن مرتبه‌ای که او را وا دارد به آنچه که خشنودی پروردگار مهربان در آن باشد بر چنین کسی از نماز واجب‌تر، از روزه واجب‌تر، از نانش واجب‌تر، از لباسش واجب‌تر، از ازدواجش واجب‌تر،

خلاصه از هر واجبی واجب‌تر، تحصیل عقائد حقه است بوجه شرعی و عقلی و وجدانی و حسّی،

آیا توجه دارید چه عرض می‌کنم؟

یعنی به چنین کسی شرع می‌گوید تحصیل عقائد حقه از هر چیز واجب‌تر است، حال اگر کسی

متشرع نیست، عقل هم ندارد، وجدان هم ندارد، حس کنجکاو و حس خودخواهی هم ندارد، با او

سخنی نیست اگر فرضاً یافت بشود چنین کسی، ای قلم تو شاهد باش گفتم، ای کاغذ تو شاهد

باش گفتم، ای ملائکه شما شاهد باشید گفتم، آقا جان، ای بقیه الله تو شاهد باش گفتم، ای پروردگار

مهربانم تو شاهد باش گفتم.

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ.

(سوره انفال آیه مبارکه ۴۲)

وی زبده عالم کونُ مکان	ای مرکز دایره امکان
خورشید مظاهر لاهوتی	تو شاه جواهر ناسوتی
قانع به خَزَفِ زِدْرَعَدَنی	تاکی بتربیت بدانی
در چاه طبیعت خودمانی	تاکی زعلائق جسمانی
ای یوسف مصر درآی از چاه	صد مُلک زبهر تو چشم براه
خورشید سریر شهود شوی	تا والی مصر وجود شوی
بِکِه بسته دل و باکه هم نَفْسی	یکدم بخود آی ببین چه کسی
می پرس زعالم دل خبری	زین خواب گران بردار سری
الله الله تو چه بی‌دردی	نی‌اشک روان نه رُخ زردی
دستی بدُعا بردا و بگو	زین خواب گران خلاصی جو
بصفات ذاتُ به رحیمی تو	یارب یارب بکریمی تو

کین بنده مُجرم عاصی را      وین غرقه بحر معاصی را  
از بند هوا جس نفسانی      وز قید وساوس شیطنانی  
لطفی بنما و خلاصش کن      وز اهل کرامت خاصش کن

اگر کسی در گذشته گناهکار و مقصر بوده و برای خود موجبات عذاب را فراهم آورده، آیا برای چنین کسی راه نجاتی هست؟

البته پروردگار مهربان ما از شدت مهربانی‌اش دری بسوی خودش بربنندگان عاصیش گشوده و آن را توبه نام نهاده.

### توبه چیست؟

توبه به معنای بازگشت بسوی خداوند عزیز است و آن بر سر قسم می‌باشد:

- ۱- **توبه عام:** و آن عبارتست از بازگشتن از معاصی که گفتگوی ما درباره همین قسم است.
- ۲- **توبه خاص:** و آن عبارتست از بازگشتن از ترک اولی (اگر دوکار باشد که یکی خوب است و دیگری خوبتر و کسی خوب را انجام دهد و ترک خوبتر کند، گویند ترک اولی کرده).  
این توبه مخصوص است به حضرات معصومین از انبیاء غیر از چهارده معصوم خودمان.
- ۳- **توبه خاص‌الخاص:** و آن عبارتست از بازگشتن از توجه غیر خدای تعالی بسوی توجه خدای تعالی و این توبه مخصوص چهارده معصوم خودماست.

پس آنچه که دیده می‌شود در قرآن کریم یا روایات و ادعیه و مناجات‌های انبیاء و اوصیاء که استغفار و توبه می‌کنند از این قبیل است، و بنده برخورد با بسیاری از اشخاص کرده‌ام که این مطلب را نمی‌توانند هضم کنند و باز می‌گویند مگر ترک اولی یا قطع توجه از حق تعالی گناه است؟ زیرا که نمی‌شود توجه اینها از خدای تعالی قطع نشود و حق تعالی هم که تکلیف مالایطاق نمی‌کند، البته اگر جز این بود که این اشکال باید برای اینها فعلاً حل شود، جواب ایشان این بود که شما

باید فعلاً یک قدری مراتب ایمان را طی کنید تا به درک حقیقت این معنی برسید، آری من که غرق معاصی هستم چگونه می‌توانم درک این معنی کنم که کسیکه کارش جز عبادت نبوده و آن هم عبادتی مافوق همه عبادات چگونه خود را گناهکار می‌داند و اشک می‌ریزد و ناله‌ها دارد، لذا بعضی اشتباه بزرگی کرده جواب می‌دهند اینها برای تعلیم ما بوده و آلا آنها که گناهی نداشته‌اند، البته در این شکی نیست که آن حضرات دعاهائی را به اشخاصی تعلیم می‌دادند ولی از مسلمیات است که تمام مناجات‌ها و دعاهائیکه از ایشان رسیده برای تعلیم نبوده بلکه این جواب به عقیده بنده توهین به آن ذوات مقدسه است زیرا معنایش این می‌شود که گریه و ناله‌های جانسوز آن حضرات، تصنعی و ساختگی بوده، حقیقتی نداشته، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ هَذَا الْأَعْتِقَادِ چه کنم بنابر اختصار است، با این حال جواب این مطلب از دو مثال ذیل روشن می‌گردد.

**مثال یک:** فرض کنید به مناسبتی رعیتی از دهی به دیدن سلطانی می‌رود و دو من چغندر برای سلطان می‌برد با فرض اینکه این رعیت معرفت به مقام شامخ سلطان هم داشته باشد، با اینکه این رعیت وُسْعش بیش از این نبوده و می‌داند سلطان حتی این مقدار را هم از او توقع نداشته اما در عین حال این رعیت بی‌اندازه شرمنده سلطان است و اصلاً آوردن این هدیه را به دربار سلطان توهین می‌داند و لذا بی‌اختیار، طبعاً نه تصنعاً با کمال شرمندگی از سلطان عذرخواهی می‌کند، اما من که معرفت بحق مقام سلطان ندارم تعجب می‌کنم که، آقا هدیه بردن دیگر عذرخواهی ندارد.

**مثال دو:** اگر تصادفی شود فرضاً، سلطان مملکتی با عظمت و شوکت وارد برخانه شما شده و میهمان شما باشد و کَوُّ شما نهایت کوشش خود را بکنید در پذیرائی باز با توجه به اینکه سلطان همین مقدار را هم از شما توقع ندارد، لکن در عین حال طبعاً نه تصنعاً شرمنده هستی و بی‌اختیار عذرخواهی می‌کنی و از اینکه سلطان را مثلاً بر روی حصیر نشانده‌ای این عمل را توهین به سلطان می‌دانی با اینکه مقدر تو بیش از این نبوده.

اینها مثال‌هایی بود برای نزدیک کردن مطلب به ذهن لکن هیئات، کجا قابل مقایسه است عزیز من آن معرفتی که آن ذوات مقدسه به عظمت و رفعت آفریدگار تمام عوالم وجود دارند این اعمال خود را بالنسبه بحق عبادات ذوالجلالی تقصیر می‌داند حدیث مشهور از اول شخص عالم وجود حضرت ختمی مرتبت (ص) را مگر نشنیده‌ای که فرمود:

ما عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ آری:

عبادان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

بالجمله برگردیم به مطلب یعنی توبه عام.

توبه، حقیقی که سبب نجات آدمی از عذاب دوزخ است چیست؟

توبه حقیقی عبارتست از پشیمان شدن از مخالفت اوامر و نواهی حضرت حق جَلَّتْ عَظْمَتُهُ به جهت بدی این عمل نه از ترس جهنم و نه از خوف از دست دادن نعمت‌های بهشتی و این مطلب بسیار دقت لازم دارد.

اولاً: معنای پشیمانی را خوب باید درک کرد فرض کنید کسی یک معامله‌ای را می‌خواهد انجام دهد، صدها نفر از نزدیکان و دوستان دانا و فهمیده‌اش به او کراراً گوشزد می‌کنند که این معامله را مبدا انجام دهی، این ضررش قطعی است استفاده نخواهی کرد، بیچاره می‌شوی سرمایه‌ات از دست می‌رود، به زندان می‌افتی، کار به جایی می‌رسد که هیچکس نمی‌تواند جبران خسارت تو را بکند، این شخص با توجه به اینها برود و این معامله را انجام دهد فرضاً یک میلیون تومان ضرر کند، چک و سفته‌هایش به اجرا برود، بیچاره شود، در این حال در باطن چنین شخصی یک حالت ناراحتی ایجاد می‌شود از نشنیدن سخنان دوستانش و عمل گذشته‌اش که چرا این کار را کردم که در عرف عام تعبیر می‌کنند این حالت ناراحتی باطنی را به اینکه می‌گویند خودش، خودش را

می‌خورد، خوب دقت کنید مقصود از پشیمانی در توبه چنین حالتی است، این را داشته باشید، و باز دقت کامل در مثال ذیل فرماید:

یک شخصی فرضاً یک جنایتی درباره فرد دیگری انجام می‌دهد و بعد پشیمان می‌شود، می‌آید خدمت آن شخص اظهار پشیمانی از عمل خود نموده عذرخواهی می‌کند، این عمل پشیمانی و عذرخواهی سه قسمت متصوّر است:

۱- اینکه شخص جنایتکار از ترس اصابت ضرری پشیمان شده و عذرخواهی می‌کند، مثل اینکه متوجه شده طرفش مثلاً رئیس ستاد ارتش است، تا متوجه این امر شد، در ذهن او خلجان می‌کند که ای داد، چه پرونده مهمی برای من درست خواهد شد، ناراحت می‌شود، آمده پشیمان شده و عذرخواهی می‌کند.

در اینجا هیچ عاقلی به جهت این پشیمانی این جنایت را نمی‌بخشد. زیرا اگر از ترس پرونده و مجازات نبود، پشیمان نبود از عمل خود، بلکه اگر قدرت داشت جنایت خود را چرب‌تر هم می‌کرد.

۲- اینکه این شخص جنایتکار از ترس فوت منفعتی پشیمان شده و عذرخواهی می‌کند، مثل اینکه بعد از جنایت متوجه شده به اینکه مثلاً طرفش رئیس کارگزینی فلان اداره است که بنا بوده این شخص را به کار مهمی بگمارد، یک مرتبه در ذهنش خلجان می‌کند که ای داد با وجود این عمل که از من سرزد دیگر این لطف را درباره من نخواهد کرد، پشیمان شده و آمده عذرخواهی کند، در اینجا هم هیچ عاقلی بجهت این پشیمانی جنایت او را نمی‌بخشد، زیرا که اگر از ترس فوت منفعت نبود این شخص پشیمان نبود از عمل خود، بلکه اگر قدرت داشت جنایت خود را چرب‌تر هم می‌کرد.

۳- اینکه این شخص جنایتکار متوجه می‌شود که اصلاً خود این عمل قبیح بوده، مثلاً اگر خدای ناخواسته بطرف، فحش داده یا سیلی زده، بعد متوجه می‌شود که ای داد چه عمل بدی من کردم،

چرا فحش دادم، چرا زدم، در باطن ناراحت است از عمل و خودش، خودش را می‌خورد، حال آمده خدمت طرف با زبان عذرخواهی پوزش می‌طلبد، می‌گوید: ای آقا، من نفهمیدم، بد کردم، اعتراف می‌کنم زبانا، قلباً هم بوالله سخت ناراحتم از این عمل زشتی که از من سرزده، حال خواهش می‌کنم که مرا ببخشید، و حاضرم به جای این جنایتی که کرده‌ام مجازات شوم چون خودم را واقعاً مجرم و سزاوار مجازات می‌دانم، یا اگر خسارتی به طرف وارد آورده باشد بگوید جبران خسارت شما را می‌کنم، من خدا می‌دانم از این عمل قلباً ناراحتم، ای کاش می‌دانستم چه کنم تا شما از صمیم قلب از این عاصی خشنود شده و از تقصیرم در گذرید.

در اینجا هر عاقلی از او راضی می‌شود و از تقصیراتش می‌گذرد. البته در صورتیکه سخنانش واقعیت داشته باشد، مثلاً اگر طرف به او گفت من از تو راضی هستم اما مشروط به اینکه آن سنگی که برای من پرت کردی و به شیشه فلان کاسب اصابت کرد و خرد شد، خسارت او را بدهی، بگوید به چشم و فوری عمل کند و امثال ذلک.

پس در توبه اولاً پشیمانی شرط است که باید پشیمان شود و اگر پشیمان شد تازه باید دید کدام یک از این سه حالت را دارد.

بنده‌ای که جرأت مخالفت یک پاسبان را ندارد، مخالفت آفریدگار تمام عوامل وجود را کرده، حال شنیده که خدای تعالی جهنمی دارد، به جهت این مخالفت او را به جهنم می‌برد، پشیمان شده عذرخواهی می‌کند، یعنی فرضاً اگر جهنمی وجود نداشت این شخص هیچ پشیمان نبود از مخالفت حضرت رب العزت و همچنان به مخالفت خود ادامه می‌داد، و یا مثلاً متوجه شده که آفریدگار جهان بهشتی دارد و این شخص چون مخالفت کرده، محروم از نعمتهای بهشتی خواهد بود، ناراحت شده، آمده عذرخواهی می‌کند یعنی اگر فرضاً بهشتی در کار نبود این شخص از مخالفت حضرت حق جَلَّتْ عَظْمَتُهُ پروائی نداشت و پشیمان نبود.



اما یک وقت بنده عاصی به خود آمده، از خواب غفلت بیدار گشته، متوجه شده که ای داد، من چه جنایت بزرگی را مرتکب شدم، مخالفت اوامر و نواهی آفریدگار خود نمودم، چشمی را که آفریدگار من به من مرحمت فرموده بود تا از آن استفاده کنم چرا من با آن چشم بجاهائی نگاه کردم که او راضی نبود، اگر به گوش نمی‌داد چه می‌کردم حال که چنین نعمتی بر من ارزانی داشت چرا من با این گوش سخنها و نغمه‌هایی را شنیدم که او راضی نبود، و بدین ترتیب یک نعم نامتناهی منعم حقیقی را بخاطر می‌آورد و ناراحت است از اعمال گذشته‌ای که بجا آورده، پیوسته در باطن خود می‌گوید چرا چنین کردم؟ چرا فلان راه را رفتم؟ چرا فلان غذا را خوردم؟ چرا فلان جنایت را مرتکب شدم؟ در باطن خود ناراحت است، خودش، خودش را می‌خورد که چرا بد کردم، واقعاً خود را مقصر می‌داند، و اگر واقعاً خود را مقصر دانست طبعاً زبان طوری عذرخواهی می‌کند، قلبش طوری عذرخواهی می‌کند، چشمش طوری عذرخواهی می‌کند، دستش طوری عذرخواهی می‌کند، اصلاً هیکل و قیافه‌اش طوری عذرخواهی می‌کند و هر چه متوجه بدیهای خود و نیکی‌های پروردگار مهربانش می‌گردد ناراحتیش زیادتیر می‌شود، خلاصه متوجه شده که بد کرده، حال خود همین توجه هم درجاتی دارد که تا چه حد متوجه است، بالجمله چنین حالی را می‌گویند حال توبه آن وقت اگر این حالت واقعاً برای کسی دست دهد لازمه‌اش امور ذیل است:

۱- تصمیم قطعی به اینکه در آینده دیگر بد نکند، چه اگر چنین تصمیمی نداشته باشد مسلم است که واقعاً پشیمان نشده.

۲- جبران مافات در حَقُّ الله. مثل اینکه اگر نمازی از او فوت شده قضایش را بجا آورد، یا اگر روزه ای فوت شده قضایش را بگیرد و مانند اینها. زیرا اگر این کار را نکند کاشف است از اینکه واقعاً آن حالت برایش دست نداده.

۳- جبران حقوق مردم، مثل اینکه اگر غیبت کسی را کرده، یا تهمت به کسی زده، یا به عناوین دیگری کسی را از خود رنجانده رضایت او را بدست آورد به هر طوری که میسر است، مثل اینکه اگر مرده باشد برای او خیراتی یا طلب آمرزش کند، یا اگر زنده باشد درباره او نیکی کند یا به نحو دیگری، خلاصه رضایت طرف باید حاصل شود، یا اگر ستمی به او کرده که موجب دیه است دیه اش را به او یا به وارثش بپردازد یا اگر موجب قصاص است، خود را در معرفی قصاص حاضر کند، یا اگر کسی را گمراه کرده هدایت و ارشادش کند، دیگر در موارد مختلفه بستگی به قوانین فقهی دارد، اما در حقوق ناس باید جبران شود یا رضایت طرف حاصل شود. بالجمله اصل توبه همان حالت پشیمانی واقعی است و اگر آن بواقع درست شد، خواه ناخواه بقیه اش درست می‌شود. البته بدست آمدن چنین حالتی برای کسانی که غرق در معاصی شده‌اند بسیار مشکل است، لذا بعضی از بزرگان فرموده‌اند: « ترک گناه آسان تر از توبه است».

#### آیا راهی برای بدست آوردن این حالت هست؟

برای کسانی که بخواهند البته، اولاً ایمان شخص تا درست نباشد نمی‌شود چنین حالتی برای او بدست آید، پس در درجه اول ایمان شرط است، ایمان هم تحصیلی است یعنی خدای تعالی ایمان را در ما نیافریده بلکه باید تحصیل کنیم و معنای ایمان در سابق ذکر شد. پس از ایمان اگر غفلتی او را نگرفته باشد که غیرممکن است معصیت کند اما اگر غفلت او را فرا گرفت راهش این است که ساعتی بنشیند و فکری برای روز بیچارگیش کند، نیکی‌های پروردگار مهربانش را یک یک بخاطر آورد. از انعام‌هایی که به او کرده تشکر کند و پروردگار مهربان خود را تمجید کند به آن نیکی‌ها، سپس بدی‌های خود را به خاطر آورد و عذرخواهی کند از آن بدی‌ها و لساناً اقرار و اعتراف کند که بد کرده و قلباً هم معتقد باشد به تقصیر خود از اکرم الاکرمین طلب گذشت کند، از

خیرالغافرین آمرزش گناهانش را بخواهد، از ارحم الراحمین خواهش کند که به بیچارگی‌اش ترحم فرماید و عرضه بدارد به پروردگار مهربان خود که معبودا!

کثرت گناهان قلب مرا کدر کرده اما تو قادری به دستگیری من و آگاهی از بیچارگی من و دانائی بر اینکه من جز تو پناهی ندارم، کیست جز تو که بتواند ضررهای گذشته مرا جبران نماید؟ چه شود که اجودالاجودین بر من بیچاره منت نهد، آقایی فرماید، این قلب قسی‌ام را ملین فرماید و...

خلاصه اگر کسی واقعاً خودش را مقصر دانست و خواست عذرخواهی کند، دیگر لازم نیست به او درس بدهند که چه بگو خود طبعاً می‌داند که چه بگوید.

وقتی بنده‌ای واقعاً با چنین حالتی با پروردگار مهربان خود سخن بگوید البته از او راضی می‌شود، سریع‌الرضا است، البته گناهانش می‌آمرزد خیرالغافرین است، البته چاره بیچارگی‌اش فرماید: مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ است، البته او را می‌بخشد عَفُوٌّ و عَفُوْر است، البته در حق او آقائی می‌فرماید، اجودالاجودین است.

سپس بنده‌ای چون چنین شد تمام دردهای خود را به پروردگار مهربان خود عرضه می‌دارد، دنیا بخواهد از او می‌خواهد، عقبی بخواهد از او می‌خواهد، موفقیت بعمل کردن بقیه شرایط توبه هم بخواهد از او می‌خواهد.

پروردگار مهربان ما، مافوق تصور بشر بنده‌اش را دوست می‌دارد، هر وقت بخواهید می‌توانید با او تماس بگیرید، حاجب و دربان ندارد، دوری از خداوند عزیز از جهت خود ما می‌باشد، او از رگ گردن به ما نزدیکتر است.

دوست نزدیکتر از من به من است	وین عجیب‌تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست	در کنار من و من مهجورم

آن کس که در تمام گرفتاریها می‌تواند به داد ما برسد، فقط فعالٌ لما یُرید است. عزیزان من شما یگانه پرست باشید، بیگانه پرست نباشید، رضایت دیگران را به رضایت آفریدگار خود ترجیح ندهید. برای تحصیل رضایت پروردگار مهربان خود بذات مقدسش قسم، اگر هزارها جان فدا کنید ارزش دارد، اگر درک نمودی این مطلب را پس مگو ترک معاصی و اِثیان واجبات چقدر برای تو سخت است؟ از جان دادن هم سخت‌تر است؟ شاید کسی خیال کند سخن بطول انجامید اما نه وَاَلله، اگر تا صبح قیامت در این مقوله سخن گفته شود قطره‌ای از دریای بی‌پایان سخن گفته نشده. در خاتمه بیاموزم به عزیزان خودم عملی را که زحمتش در مقابل استفاده‌اش اصلاً قابل مقایسه نیست، پس دقت کامل در عرایض ذیل بفرمائید.

چه کنیم که هیچ یک از عوامل فساد (نفس اماره، شیاطین جنّی و انسی، محیط فاسد و غیره) در ما اثر نکند؟

(در جزوه کوچکی که بنام « بزرگترین درد اجتماع و راههای علاج آن» چاپ شده از ص ۱۸ الی ص ۲۳ سؤال فوق داده شده، حتماً در جزوه خود درج فرمائید که بسیار ارزنده است.)

شما برای بدست آوردن یک سواد فارسی چند سال زحمت می‌کشید، برای بدست آوردن یک کار که امورات روزمره شما را بگذرانند مدت ۲۰ سال ۳۰ سال زحمت می‌کشید، رنج‌ها می‌برید، بی‌خوابیها می‌کشید، پولها مصرف می‌کنید، مسافرتها می‌روید تازه بعداً که این کار را بدست آوردید اگر زحمت نکشید و وقت مصرف نکنید، هیچ فایده‌ای برای شما ندارد.

اکنون برای بدست آوردن سعادت دو جهان و تحصیل خشنودی پروردگار مهربان و میلیاردها فوائد دنیوی و اخروی دیگر چقدر حاضرید زحمت بکشید؟

یک راه بسیار آسان دارد بنده می‌آموزم، مزدش این است که بکار بندید و نتیجه‌اش هم از آن خودتان باشد، حتی حاضرم اجریکه خدای کریم برای این آموختن به بنده می‌دهد به شما بدهم مشروط به اینکه حتماً آن را بکار بندید.

### **آن حربه‌ای که ما را از کلیه عوامل فساد (نفس اماره، شیاطین جنّی و انسی، محیط فاسد و غیر اینها) باز می‌دارد. غرق در یاد و آفریدگار جهان بودن است:**

برای توضیح مطلب مثال محسوسی عرض کنم. گویند شخصی برهنه که تنش آلوده به شیره بود چوبی در دست داشت. آن را به سوراخ زنبورها فرو برد. زنبورها بر سرش ریختند، او پا به فرار گذاشت، زنبورها تعقیبش کردند تا اینکه بر حوض آبی رسید خود را میان آب فرو برد. زنبورها بر بالای آب مراقب بودند تا سرش را از آب بیرون می‌آورد فوراً هر کدام نیشی می‌زدند. خلاصه تا غرق آب بود از شرّ زنبورها مصون بود، همین که سر از آب بیرون می‌آورد باز زنبورها هر یک نیش خود را فرو می‌کردند. عزیزان تا غرق یاد حضرت حق باشید از شرّ کلیه عوامل فساد آسوده هستید، هیچ عامل فسادى نمی‌تواند در شما تأثیر کند، اما همین قدر که از یاد حضرت حق تعالی غافل شدید هر یک از عوامل فساد نیشهای خود را فرود می‌کند. بهر حال در این هیچ شکی نیست که غرق یاد آفریدگار جهان بودن مصون می‌دارد آدمی را از شرّ کلیه عوامل فساد، اما در اینجا مطلب مهم این است که بدانید غرق یاد حضرت حق بودن یعنی چه؟ و مهمتر اینکه چگونه می‌شود دائماً به یاد خداوند کریم بود، این دو مطلب خیلی دقیق است والا اگر دارای این صفت شدید قطعاً هیچ عامل فسادى در شما اثر نمی‌کند.

### **غرق یاد حضرت احدیت بودن یعنی چه؟**

یعنی اینکه: متوجه باشی که دانای آشکار و نهان، ناظر تمام کارهای ظاهری و باطنی تو است. خوب دقت فرمائید باید توجه به این امر داشته باشید، نه فقط بدانید. چه از واضحات است که تمام

مؤمنین گناهکار می‌دانند که خدای تعالی ناظر تمام کارهای ظاهری و باطنی همه می‌باشد. پس دانستن تنها کفایت نمی‌کند. و باید اولاً توجه داشت و ثانیاً این توجه نباید قطع شود.

اکنون چگونه می‌توانیم دارای این صفت شویم، توجه داشتن امریست اما از بین نرفتن این توجه خیلی مهم است. چگونه ما می‌توانیم توجه دائمی داشته باشیم؟ برای تحصیل این صفت یک راه بسیار آسان هست. دوست دارید بدانید آن راه آسان کدامست؟

**تمرین:** مگر شما روز اول که به مدرسه رفتید می‌توانستید نامه بنویسید؟ از راه تمرین آموختید. آن قهرمان شنا که بیش از هزار متر شنا می‌کند مگر روز اول می‌توانست حتی دو متر شنا کند؟ از راه تمرین به آنجا رسید. در چند سال قبل در تهران شخصی بود که به روی یک چرخ از دوچرخه زین گذاشته بود و پنج متر این زین را بالا برده بود، بر آن سوار می‌شد و راه می‌رفت که بسیاری از مردم تهران او را دیده بودند. از مسلمیات است روز اول، شخص مذکور حتی دوچرخه را هم نمی‌توانسته سوار شود و بوسیله تمرین به آنجا رسیده. پس از راه تمرین خیلی کارهای مهم را می‌شود انجام داد.

حال تمرین این صفت: بسیار سهل و آسان است. در بدو امر با خود تصمیم بگیرید روزی یک دقیقه توجه داشته باشید به اینکه دانای آشکار و نهان ناظر شماست. این روزی یک دقیقه را آن قدر ادامه دهید تا عادت کنید. وقتی عادت کردید یک دقیقه را به دو دقیقه و همچنین ادامه دهید تا عادت کنید بعد به سه دقیقه و بدین منوال بالا روید. البته هر چه پیش بروید کار آسان‌تر می‌شود. مثلاً آن روزی که رسیدید به ۱۰ ساعت اگر بخواهید نیم ساعت یکمرتبه اضافه کنید بر شما آسانتر است از روزی که می‌خواستید یک دقیقه اضافه نمائید در اثر پشتکار روزی می‌رسد که این توجه هیچگاه از شما قطع نمی‌شود.

«وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ»